اکبرنامه

تاریخ گورکانیان هند

جلد اول

شیخ ابوالفضل مبارک

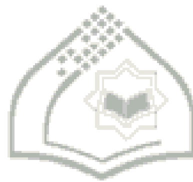
به کوشش

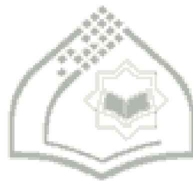
غلامرضا طباطبائی مجد

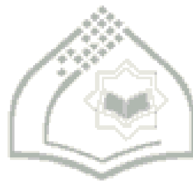


انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

۱۳۸۵


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



فهرست


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



ضرورت چاپ اکبرنامه

گویا از شادروان عباس اقبال آشتیانی سؤال می کنند که چرا استاد علی‌رغم وجود این همه منابع در خصوص دوران صفوی، تاریخی مفصّل و کامل راجع به‌این دوران حسّاس و سرنوشت‌ساز ایران تألیف نمی کنند. ایشان جواب می دهند که علّت اساسی نپرداختن به‌چنین مهم «کثرت» منابع است.

نگارنده معتقد است که استاد فقید در موقع جواب دادن به‌این سؤال گوشهٔ چشمی نیز به‌منابع تاریخی، اجتماعی، فرهنگی تألیف شده در کشورهای همسایهٔ آن روزی دولت صفوی داشته‌اند که به‌نحوی از انحا ارتباط دوستانه یا خصمانه‌ای با سلاطین صفوی داشته‌اند؛ در نتیجه هر کدام از مؤلّفان درباری یا آزاد دول همسایه ضمن تألیف و تصنیف آثار مکتوب خود و پرداختن به‌مسائل تاریخی و سیاسی کشور متبوعشان، به‌مسائل جاری در قلمرو سلاطین صفوی نیز بی توجّه نبوده‌اند، لذا منطق علمی حکم می کند که برای تألیف و تصنیف تاریخ دقیق و کاملی از دورهٔ حسّاس صفوی، کلیهٔ منابع مکتوب، اعم از کتب تاریخی، رجال، تذکره‌ها، سفرنامه‌ها، و دواوین ملل مذکور در دسترس محقّق و مؤلّف

قرار بگیرد.

اکبرنامهٔ شیخ ابوالفضل ناگوری یکی از این منابع مهمّ و جالب است که چاپ مجدّد[1] آن بیش از کتب مشابه دیگر ضروری می‌نماید[2]، زیرا ارتباط تنگاتنگ ادبی، اجتماعی، نژادی و دینی بین ایران و هند در دوران سلاطین گورکانی، دربار آن روز سلاطین، بویژه دربار اکبرشاه، را «دربار ثانی ایران، بلکه دربار اصلی ایران»[3] قلمداد می‌کرد و مسائل اجتماعی و سیاسی ایران زمینه را برای هجرت هنرمندان، بویژه نویسندگان و شاعران به‌این کشور فراهم می‌کرد تا این طبقه با خیالی آسوده، فارغ از آزارها و تضییقهای اجتماعی و سیاسی، با بهره‌وری از بذل و بخشش سلاطین گورکانی، وزرا و سرداران ایشان به‌خلق آثار هنری و ادبی بپردازند.

بنابر استقصایی که استاد احمد گلچین معانی[4] به‌عمل آورده‌اند، تعداد کسانی که از آغاز عهد شاه‌اسماعیل اوّل (۹۰۷ ق.) تا پایان کار شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵ ق.)، یعنی در مدتی نزدیک به‌دو قرن و نیم، ایران را به‌مقصد سرزمین هند ترک کرده‌اند، هفتصد و چهل و پنج نفر بوده است که از این تعداد، نه نفر در زمان ظهیرالدین بابر شاه، سی و سه نفر در زمان نصیرالدین همایون پادشاه، و دویست و پنجاه و نه نفر در دوران طلایی جلال‌الدین اکبر شاه در آن سرزمین رحل اقامت افکنده‌اند.

البته رفتن این گروه به‌شبه قارهٔ هند نه تنها از بی‌توجّهی شاهان

---

۱. نخستین بارِ جلد اوّل آن به‌اهتمام مولوی آغا احمدعلی و مولوی عبدالرحیم در ۱۸۷۷، جلد دوم در ۱۸۷۹، و هر دو بخش جلد سوم در ۱۸۸۶، در کلکته به‌چاپ رسیده‌است.

۲. از جمله کتب دیگری که چاپ و نشر آن در همین ارتباط لازم و ضروری است هشت بهشت تألیف بدلیسی است در تاریخ سلاطین عثمانی که در زمان شاه‌اسماعیل اوّل تألیف شده‌است. نگارنده تصحیح و تحشیهٔ آن را از روی سه نسخهٔ اقدم و اصح در دست دارد.

۳. محمد تقی بهار، سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۲۷۵.

۴. کاروان هند، ج ۱، مقدّمه، ص چهار و پنج.

صفوی به شعر و شاعری بوده، بلکه علل و جهات دیگری داشته است از قبیل خروج شاه اسماعیل اوّل، سختگیریهای مذهبی شاه طهماسب اوّل، فتنه های پیاپی ازبکان، هجوم عساکر روم به دفعات گوناگون، درویشی و قلندری، دعوت شاهان هند از این علما و هنروران، گریز از تهمت مذهبی، قلع و قمع سران طوایفی که اینان بدان وابسته بودند در عهد شاه عباس اوّل، پیوستن به آشنایان و بستگانی که در آن سامان مقام و منصبی داشتند، سفارت، تجارت، سیاحت، عیاشی و خوشگذرانی، پیدا کردن کار، راه یافتن به دربار، و علاوه بر اینها حسن استقبال مردم هند از اینان، بویژه آنان که با ایرانیان اتحاد مذهب و اشتراک زبان داشتند.

در خصوص ارتباط فرهنگی و معنوی ایران و هند اسلامی و شدّت علاقهٔ ایرانیان به گسترش غنای فرهنگ ملّی خویش از طریق اربابان هنر و ادب هند، در کتب تاریخی، ادبی، تذکره ها، مقالات و مجلات مختلف مطالب بسیاری نوشته شده است[1]. برای اینکه در این باب سخن به درازا نکشد، تنها اشارتی می کنیم به داستان برزویهٔ طبیب و رفتن او به هندوستان در طلب کتاب بیدپای (کلیله و دمنه) که خود بیانگر شوق و علاقه ای است که ایرانیان به کتب دانش هندی و افزودن آن به گنجینه های فرهنگ ملّی خود[2] داشته اند؛ و نیز داستان همدلی و همخوانی برادرزادگانی که پس از سالها دوری با شنیدن نوای «سرود کهن خانوادگی و ترانهٔ نیاگانی»[3] نزدیکی و دوستی را جایگزین پریشانی و دوری می کنند.

---

۱. از جمله می توان به این کتابها اشاره کرد: تاریخ ادبیات در ایران، اثر ادوارد براون و چندین تاریخ ادبیات دیگر؛ کشف هند، نهرو؛ سرزمین هند، علی اصغر حکمت؛ ترجمهٔ شعرالعجم (ج ۳)، شبلی؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، سید علیرضا نقوی؛ مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند؛ سبک شناسی بهار؛ مقدمهٔ دیوانهای چاپی عرفی شیرازی، صائب تبریزی، کلیم همدانی، طالب آملی، سلیم تهرانی.

۲. پرویز ناتل خانلری، مقدمه بر تذکره نویسی در هند و پاکستان، ص چهارده.

۳. علی اصغر حکمت، سرزمین هند، مقدمه، ص ه.

اوج شکوفایی فرهنگ و ادب فارسی در دورهٔ گورکانیان هند مربوط است به دوران پنجاه سالهٔ پادشاهی اکبر شاه[1]، پسر بزرگ همایون پادشاه[2]، و شیخ ابوالفضل گزارشگری است صدیق وثقه که این همه شکوفایی را با قلم بسیار ساده و روشن در اکبر نامه جاودانی می کند. در صفحات آتی همین بخش در خصوص امتیازات تاریخی، ادبی و اجتماعی اکبر نامه بتفصیل سخن خواهیم گفت. فقط این را بگوییم که تحلیل و تبیین وقایع تاریخی مندرج در این کتاب برای روشنگری وقایع دوران سلطنت شاه اسماعیل اوّل و شاه طهماسب اوّل و هیجده سال آخر پادشاهی شاه عباس اوّل، نه تنها مفید بلکه ضروری است؛ زیرا ارتباط معنوی و دوستی بین شاه اسماعیل اوّل و بابر شاه[3]، پناهنده شدن همایون پادشاه به دربار شاه طهماسب اوّل جهت استمداد برای دستیابی به تاج و تخت از دست داده‌اش[4]، و مکاتبات دوستانهٔ شاه عباس اوّل و اکبر شاه[5] بیانگر این است که در اکبر نامه مطالب جالبی در خصوص روابط تاریخی و سیاسی بین ایران دورهٔ صفوی و هندوستان اسلامی

---

۱. اکبر شاه بعد از پنجاه و یک سال حکومت در تاریخ ۱۳ جمادی الثانی ۱۰۱۴ هـ. ق/ ۱۶۰۵ م. از دنیا رفت.

۲. شاهان تیموری هندوستان، از بنیانگذار آن سلسله تا واپسین حکمران، جملگی نه تنها شعر و ادب فارسی را ترویج کردند، بلکه خود در آن رشته درس و هنر آموختند و به‌تشویق گویندگان و نویسندگان فارسی پرداختند.

۳. شاه اسماعیل پس از غلبه بر شیبک خان اوزبک (۹۱۶ ق.) خانزاده خانم خواهر بابر را که به‌اجبار در خانهٔ شیبک خان مانده و از او صاحب پسری شده بود، با عزت و احترام پیش بابر فرستاد. همین جوانمردی شاه اسماعیل محبتی بین دو خاندان صفوی و بابری ایجاد کرد.

۴. همایون پادشاه در برابر فشارهای شیرخان افغانی به‌ایران پناهنده شد (۹۵۷ ق.) و شاه طهماسب او را یاری کرد و سپاه داد و او به کمک نظامی ایران توانست بار دیگر بر ملک موروثی دست یابد.

۵. در خصوص نامه‌هایی که بین این دو سلطان رد و بدل شده و سفرایی که به دربار یکدیگر فرستاده‌اند، علاوه بر جلد چهارم همین کتاب، نیز ر.ک: زندگانی شاه عباس اوّل، تألیف مرحوم فلسفی، ج ۴، ص ۱۳۸۷ به بعد؛ ج ۱، ص ۲۸۸ به بعد.

باید باشد؛ لذا از آن روزی که نگارنده دست به تحقیق و تصحیح متون تاریخی دورهٔ صفوی زد[1]، دریافت که آن دسته از منابع تاریخی که در روشنگری پاره‌ای از سؤالات تقریباً بی‌جواب موجود در متون تاریخی مربوط به دربار شاهان صفوی می‌تواند چاره‌ساز باشد، باید مجدداً بتدریج تصحیح و چاپ و منتشر بشود. به‌همین جهت تصحیح مجدّد و تحشیهٔ کتاب گرانقدر اکبر نامه در برنامهٔ کار نگارنده قرار گرفت و بحمدالله بعد از دو سال تلاش بی‌وقفه این مهمّ عملی شد.

آثار همردیف اکبر نامه

در اینجا بد نیست مشخصات بعضی از کتب تاریخی[2] که در دوران حکومت سلاطین گورکانی در شبه قارهٔ هند به‌زبان فارسی نوشته شده و به‌چاپ رسیده است، در اختیار علاقه‌مندان و محققان قرار بگیرد.

آثار الصنادید: تألیف جوادالدوله عارف جنگ (قرن سیزدهم ق) در احوال شهر دهلی و تراجم علما و عرفا و مزارات معروف آن شهر. این کتاب دوبار به‌چاپ سنگی رسیده: بار اوّل ۱۸۴۷، دهلی و بار دوم ۱۹۰۴، کانپور.

طبقات اکبری: تألیف خواجه نظام‌الدین احمد بن خواجه مقیم هروی (در ۱۰۰۲ ق). این کتاب تاریخ هندوستان است، در سه مجلّد: از احوال امیر ناصرالدین سبکتکین تا آخر سال سی و هشتم سلطنت اکبر شاه، در

---

۱ . از جملهٔ این کتب یکی تاریخ امیر محمود بن خواند میر است که به‌نام ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب توسط انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار در ۱۳۷۰ چاپ و منتشر شده و دیگر کتاب روضة الصّفویهٔ تألیف میزا بیگ جنابدی است که در دو جلد بزودی توسط نشر نو در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

۲ . در خصوص تذکره‌هایی که در هندوستان چاپ شده ر. ک: تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲ ج، تألیف احمد گلچین معانی.

۱۹۲۷، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ در کلکته به‌چاپ رسیده است.

اسرارالاخبار یا تاریخ حسن: تألیف پیرغلام حسن کهویهامی کشمیری این اثر تاریخ کشمیر است در سه مجلّد. در ۱۹۶۱ در سرینگر چاپ شده است.

بدایع‌الوقایع: تألیف محمود واصفی هروی (نیمهٔ اوّل قرن دهم ق). تاریخ اجتماعی بسیار مهمی است راجع به‌وقایع تاریخی عهد شیبانی خان و سایر اولاد ابوالخیرخان اوزبک.

پادشاهنامه: تألیف محمّد امین قزوینی (در ۱۰۵۷ ق). مشتمل بر وقایع دهسالهٔ اوّل سلطنت شاهجهان، پادشاه گورکانی است.

پادشاهنامه: تألیف عبدالحمید لاهوری (در قرن یازدهم ق). مشتمل بر وقایع و سوانح دوران سلطنت شاهجهان پادشاه گورکانی در سه مجلّد در ۱۸۶۷ و ۱۸۶۸ در کلکته به‌چاپ رسیده است.

تاریخ ابراهیمی یا تاریخ همایونی: تألیف ابراهیم بن جریر (در ۹۵۷ ق). تاریخ عمومی است از آدم ابوالبشر تا وقایع سال ۹۵۶ ق.

تاریخ رشیدی: تألیف میرزا حیدر دوغلات گورکانی (در ۹۳۵ ق).

تاریخ سند یا تاریخ معصومی: تألیف امیر محمّد معصوم بکری، متخلّص به‌نامی (۱۰۰۹ ق). مشتمل بر تاریخ سند و ذکر سلاطینی که بعد از حکومت گماشتگان خلفای عباسی لوای حکومت در دیار سند برافراشته‌اند، و ذکر ایالت حکام ارغونیه و مدت حکومت آنها.

حبیب‌السیر فی اخبار افرادالبشر: تألیف غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی مدعو به‌خواندمیر (از ۹۲۷ تا ۹۳۰ ق). تاریخ عمومی است. این کتاب چندین بار در ایران و هندوستان به‌طبع رسیده است.

طبقات شاهجهانی: تألیف محمّد صادق همدانی الاصل دهلوی (در ۱۰۴۵ ق). مشتمل بر ذکر احوال سلاطین تیموری از امیر تیمور تا شاهجهان.

عمل صالح یا شاهجهان‌نامه: تألیف محمّد صالح کنبوی لاهوری (از ۱۰۷۰ تا ۱۰۸۰ ق). مشتمل بر وقایع و سوانح هندوستان در دوران سلطنت ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاهجهان تیموری هند. در سالهای ۱۹۲۳، ۱۹۲۷، ۱۹۳۹ هر یک از مجلّدات سه گانهٔ آن به‌چاپ رسیده است.

مآثر الامرا: تألیف شاهنوازخان (از ۱۱۵۰ تا ۱۱۷۱ ق). مشتمل بر احوال سلاطین تیموری هندوستان و هفتصد و سی نفر از امرای عمدهٔ زمان ایشان. در سه مجلّد بزرگ به تصحیح مولوی عبدالرحیم و مولوی میرزا اشرف علی در سالهای ۱۸۸۸، ۱۸۹۰، ۱۸۹۱ به‌چاپ سربی رسیده است.

مآثر رحیمی: تألیف عبدالباقی نهاوندی (در ۱۰۲۵ ق). مشتمل بر احوال عبدالرحیم خان مشهور به خانخانان، احوال سلاطین غزنوی و غیر هم تا زمان جهانگیر شاه و برخی از سلاطین بنگالی و جونپور و .... در سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۳۱ در سه مجلّد در شهر کلکته به‌طبع رسیده است.

منتخب التواریخ: تألیف ملاّ عبدالقادر بداونی (از ۹۹۹ تا ۱۰۰۴ ق). تاریخ مختصر و مفیدی است مشتمل بر سه مجلد در احوال سلاطین اسلامی هند، از آغاز سلطنت سبکتکین تا چهلمین سال جلوس اکبر شاه. جلد اوّل در ۱۸۶۸، و جلد دوم و سوم در ۱۸۶۹ در کلکته به‌چاپ سربی مغلوط رسیده است.

واقعات کشمیر یا تاریخ اعظمی: تألیف خواجه محمّد اعظم شاه کشمیری (در ۱۱۴۸ ق). تاریخ مختصر کشمیر و حاکمان آن است. در ۱۳۰۳ ق. در لاهور به چاپ سنگی رسیده است.

تاریخ فیروزشاهی: تألیف شمس‌الدین سراج عفیف. این کتاب به تصحیح مولوی ولایت حسین در ۱۸۹۱ در کلکته به‌چاپ رسیده است.

تاریخ گجرات: تألیف شاه ابو تراب ولی. مشتمل بر تاریخ مختصر و مفید گجرات است. در ۱۹۰۹ در کلکته به‌چاپ سربی رسیده است.

تاریخ مبارکشاهی: تألیف یحیی بن احمد بن عبدالله السیهرندی (در ۸۳۸ ق). این اثر به تصحیح محمّد هدایت حسین در ۱۹۳۱ در کلکته به‌چاپ سربی رسیده است.

تاریخ الفی: تألیف ملا احمد تهتوی و نقیب خان (معاصر اکبر شاه). مشمل بر تاریخ هزار سالهٔ اسلام، که بزودی به تصحیح و تحشیهٔ نگارنده توسط سازمان آموزش و انقلاب اسلامی منتشر خواهد شد.

همایون‌نامه یا تاریخ همایونی: تألیف غیاث‌الدّین محمّد خواندمیر. مشتمل بر احوال دوران همایون پادشاه، که در ۱۹۴۰ در کلکته به همّت محمّد هدایت حسین به‌چاپ سربی رسیده است.

تحفهٔ اکبر شاهی: تألیف عباس سردان.

تاریخ همایون: تألیف بایزید سلطان.

تاریخ حقّی: تألیف مولانا عبدالحقّ محدّث دهلوی.

همایون‌نامه: تألیف گلبدن بیگم، دختر بابر شاه.

بابرنامه: تألیف بابرشاه، که به‌زبان ترکی جغتایی نوشته شده است.

جهانگیر نامه: تألیف جهانگیر پادشاه، که توسط محمّد هاشم در ۱۳۵۹ ش. در تهران به‌چاپ سربی رسیده است[1]

کتابهای تاریخی مهمی که در زمان جهانگیر شاه، پسر اکبر شاه، توسّط مورخان ایرانی مقیم هند نوشته شده است:

اخبارنامهٔ جهانگیری، تألیف معتمد خان.

روضة‌الطاهرین، تألیف خواجه طاهر سبزواری.

حالات اسدبیگ، تألیف اسد قزوینی.

---

۱. نقل از مقدمهٔ محمّد هاشم بر توزوک جهانگیری، ص سی و نه.

منتخب التواریخ، تألیف خاکی شیرازی.
تاریخ خان جهان، تألیف نعمت الله هروی.
بهارستان غایبی (تاریخ بنگال)، تألیف غایبی اصفهانی.
انفع الاخبار، تألیف امین بلخی.
تاریخ جهانگیری (دربارهٔ احوال و آثار شعرا).

کتابهای تاریخی مهمی که مورخان هندی نوشته‌اند:
بیگلر نامه (تاریخ سند)، تألیف ارزاکی تتوی.
مرآت اسکندری، تألیف اسکندر گجراتی.
معدن اخبار جهانگیری، تألیف احمد خان کنبو.
تواریخ جهانشاهی، تألیف ولی سرهندی.
تواریخ جهانشاهی، تألیف حیدر ملک کشمیری.
تاریخ طاهری (تاریخ سند)، تألیف طاهر محمّد تتوی.

در هر حال، قبل از پرداختن به‌مشخصات کتاب حاضر و بیان ارزشهای تاریخی و ادبی آن، لازم به‌نظر می‌رسد که در مورد ترجمهٔ حال مؤلّف آن، شیخ ابوالفضل، و پدر و برادر وی که هر دو از اعاظم دوران اکبرشاهی بوده‌اند ـ پدر مجتهد دربار بوده و برادر ملک الشعرای دربار و همراه مؤلّف در شکل گیری دوران طلایی اکبری، بویژه در ابداع و اختراع دین الهی توسط اکبر شاه، جزو هیجده تن از دانشمندان دربار بوده‌اند ـ شمه‌ای در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

شیخ ابوالفضل کیست؟

شیخ ابوالفضل که خود را «مباشر تسوید واقعات این دودمان (گورکانیان

هند) گرامی» می‌داند، در ۹۵۷ ق. در آگره متولّد شد. او خود در مقدمهٔ آیین اکبری[1] - که شرح اجمالی آن بتقریب آورده خواهد شد - شرحی مشبع در شرح حال خود و اجداد خویش آورده است و تمامی تذکره‌نویسان و محققان مطالب تألیفی خویش را با مختصر تغییر و تبدیلی از آن مقدّمه نقل کرده‌اند. ما نیز قسمتی از آن را که در تبیین مطلب راهگشاست، به‌اختصار نقل می‌کنیم:

....نفس قُدسی مرا با بدن عنصری در سال چهار صد و هفتاد و دوّم جلالی مطابق نهصد و پنجاه و هفت هلالی از مشیمهٔ بشری به‌نزهتگاه دنیا خرامش شد. در یک سال و کسری شیوا زبانی کرامت فرمودند و در پنج سالگی آگاهیهای غیر متعارف روآورد و دریچهٔ سواد گشودند. در پانزده سالگی خزاین دانش پدر بزرگوار را گنجور آمد، جوهر معانی را پاسدار امین شد و پا بر سر گنج نشست و شگفت‌تر آنکه از گردش سپهر بوقلمون همواره خاطر از علوم مکتسبی و رسوم زمانی دلزده و خواهش رمیده و طبع در گریز بود و بیشتری اوقات کمتر می‌فهمید. پدر بر نمط خویش افسوس آگهی دمیدی و در هر فنّی مختصری تألیف فرموده به‌یاد دادی و مرا اگر چه هوش افزودی از دبستان علوم چیزی دلنشین نیامدی گاه مطلقاً در نیافتی و زمانی اشتباه پیش راه گرفتی و زبان یاوری نکردی که آن را بر گوید حجاب الکنی می‌آورد یا تنومندی سخن گذاری نداشت در آن انجمن به گریه افتادی و به‌نکوهش خود در شدی....

ده سال دیگر به‌روایه گویهٔ خویش و افادهٔ مردم شب از روز نشناخت و گرسنگی از سیری امتمیز انیارست کرد و خلوت را از صحبت تمیز نتوانست گردانید و یارای جدا کردن غم از شادی نداشت، غیر از نسبت شهودی و رابطهٔ علمی دیگر نمی‌فهمید. آشنایان طبیعت از اینکه دو روز و سه روز سپری

---

۱. جزئیات این اثر در بخش «دیگر آثار شیخ ابوالفضل» بتفصیل شرح داده شده است. این کتاب در سه جلد مجزا با توضیح و تصحیح نگارنده آمادهٔ چاپ است.

می‌شد و غذا وارد نمی‌آمد و نفس دانش اندوز را بدو میل نمی‌شد به حیرت در می‌افتادند و اعتقاد می‌افزودند چنان پاسخ می‌داد که استبعاد از الف و عادت برخاسته بیمار طبیعت او به معارضهٔ مرض چگونه از خوردن دست باز می‌دارد و هیچ کس را شگفت نمی‌آید.

در نخستین هنگام تدریس حاشیه بر اصفهانی به‌نظر درآمد که از نصف بیشتر کرم خورده بود و مردم از استفاده ناامید. کرم‌زده دور ساختم و کاغذ سفید پیوند دادم در نورستان سمری به‌اندک تأمّلی مبداء و منتهای هر کدام دریافته به اندازهٔ آن مسودّهٔ مربوطه نگاشته به بیاض برد. در این اثنا آن کتاب درست پدید آمد. چون مقابله شد دو جا تغییر المرادف و سه چهار جا ایراد بالمتقارب شده بود. همگنان به شگفتزار افتادند...

شیخ ابوالفضل به‌هنگام تواری پدرش شیخ مبارک با او بود. پس از آنکه اکبر شاه با پدرش بر سر لطف می‌آید ابوالفضل نیز تقرّب حاصل می‌کند و بتدریج در اکبر شاه نفوذ یافته مراحل و مراتب لشکری و کشوری را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد تا اینکه به‌لقب «مؤتمن الدّوله» ملقب می‌گردد. در بیست و پنجم فروردین سال ۳۷ الهی (۱۰۰۰ ق.) به‌منصب دو هزاری؛ در بیست و پنجم مرداد سال ۴۵ الهی (۱۰۰۸ ق.) به‌منصب چهار هزاری؛ و در سال ۴۷ الهی (۱۰۱۰ ق.) به‌منصب پنج هزاری می‌رسد.

اولین ملاقات مؤلّف با اکبر شاه اوایل سال نوزدهم الهی (اواخر سال ۹۸۱ ق.)، که حدوداً مصادف با بیست و پنج سالگی شیخ است، در فتحپور اتّفاق می‌افتد. از فحوای کلام خود شیخ چنین بر می‌آید که برادران و دوستان خیراندیش و یاران مشفق به‌وی تکلیف می‌کنند که «...تو را احراز دولت ملازمت خدیو صورت و معنی باید کرد» و مؤلّف را به زعم خویش «سر این کار نبود و اندیشهٔ سودای تعلّق خاطر تجرّدگزینی را سراسیمه می‌ساخت» بالاخره با پافشاری و راهنمایی پدر

خویش بدین امر رزی می کند: «ناگزیر رضای او را بر خواهش خویش مقدّم داشتم. و چون خاطر گنجینه‌دار معنی من از متاع دنیا تهیدست بود برای پیشکش درگاه والا آیةالکرسی را تفسیری نوشتم و در این زمان [اوایل نوزدهمین سال سلطنت و اواخر سال ۹۸۱ هجری که از دارالخلافهٔ فتحپور وارد آگره شده بود تا پس از سر و سامان دادن لشکر جهت تسخیر «دیار شرقی» به‌طرف قلعهٔ پتنه برود] سعادت کورنش یافتم و آن مکاشفه را عذر تهیدستی خود گردانیدم.» ولی در این سفر به‌دلیل اینکه «... عاکفان آستانهٔ عزّت را از افزونی اشغال سلطنت فرصت پرداختن با گمنامانِ کنج خمول نبود» شیخ مبارک از همراهی اکبر شاه بازماند و پس از فتح بلاد شرقی در دارالخلافهٔ فتحپور به «سعادت آستان بوسی» رسید.

ملاقات دوّم شیخ با اکبر شاه ـ که به‌قول خود مؤلّف «ولادت ثانی جلوهٔ ظهور داد» در دارالخلافهٔ فتحپور اتّفاق می افتد. جریان این ملاقات بدین صورت بوده که گویا در ۹۸۲ ق. که اکبر شاه پس از نصرت بر داود و تصرّف بنگاله جهت زیارت قبر شیخ معین‌الدّین چشتی ـ معینیّه ـ به‌اجمیر رفته بود و «... مکرّر در آن بزم دانش این شوریدهٔ شورستان هستی را یاد کردند...» مؤلّف نیز که تمام فکر و ذکرش رسیدن به «موکب مقدّس شاهنشاهی» بود و در این مورد مکرّر با پدر خویش مشورت می کرد، پس از شنیدن خبر فتح بنگاله و اظهار الطاف شاهنشاهی نسبت به‌خویش، باز «به‌خلوتکدهٔ پدر بزرگوار رفته از آنچه نموده بودند به‌عرض رسانید»، پدر پس از شنیدن این اخبار، بشارتها نموده، در نتیجه آرزوی ملازمت در سویدای دل افزود و فاتحهٔ سورهٔ فتح را تفسیر تسوید نموده آن را تحفهٔ مجلس مقدّس گردانید» و با این تحفه در مسجد جامع دارالخلافهٔ فتحپور «از دور به‌دولت کورنش نورپذیر» می گردد و به‌حضور اکبر شاه می رسد.

مؤلّف از ۹۸۹ ق برابر با سال ۲۶ [الهی] جلوس همزمان با حملهٔ اکبر شاه به کابل جهت تنبیه محمد حکیم میرزا، برادرش، همواره «سعادت همراهی» رکاب اکبر شاه داشته و یکی از مشاوران اکبر شاه در تصمیم گیری برای پیگیری حمله یا بازگشت به‌هندوستان بوده است. علاوه بر این، شیخ همواره مشاور اکبر شاه در انتظام و ادارهٔ امورات ملکی و حقوقی و فرهنگی امپراطوری بزرگ هندوستان بود، به‌طوری که تمام اطرافیان ـ حتی شاهزادگان ـ از این موقعیت احساس حسد و ناراحتی می کردند. در تمام مدّت همراهی شیخ با اکبر شاه تنها یک مورد باعث ایجاد جدایی و نقار بین آن دو بوده و آن اینکه: «... سلطان سلیم روزی به‌خانهٔ شیخ در آمده، دید چهل کاتب نشسته قرآن و تفسیر می نویسند. همه را به‌اجزای کتاب نزد پادشاه برده بد مظنّه ساخت، که ما را ترغیب به‌چیزهای دیگر می نماید و خود چون به‌خلوت می‌رود آن کار دیگر می کند. از آن روز در قرب و مصاحبت فتوری واقع شد.»[1]

شیخ ابوالفضل از فرط علاقه و اخلاص به‌اکبر شاه نسبت الوهیت به‌وی می دهد. در وقایع سال ۳۱ الهی، برابر با ۹۹۴ هجری، که مسئلهٔ اقدام به‌لشکرکشی جهت تسخیر کشمیر پیش می‌آید، سرداران به‌دلیل دشواری کار از اقدام به‌آن تساهل می کنند. پس از جمع بندی نظر ستاره‌شناسان چنین دستگیر می‌شود که «اگر لختی تکادو رود بزودی گشوده آید» و چون نظریهٔ منجمان «به‌موقف عرض همایون رسید، شاهی سگالش یکتایی گرفت».

علاوه بر این مؤلّف زور بازوی اکبر شاه را فوق قدرت انسانی می نامد. وی در وقایع سال ۹۸۸ هجری، برابر با سال ۲۵ الهی، ضمن شرح ترتیب مجالس کشتی گیری در حضور اکبر شاه اشاره‌ای به‌زور بازوی اکبر شاه دارد: پهلوان غول پیکری «هیبت تهمتن» نام از روی

---

۱. شاهنوازخان، مآثرالامرا، ج ۲، ص ۶۱۰، کلکته، ۱۸۹۰.

«بیراهه روی» انگشتان حریف مقابل یعنی جگ سوبها را به عمد می‌شکند، «کیهان خدیو مشتی حوالهٔ آن بیراهه رو فرمود. از نیروی ظلال یداللّهی آن عفریت پیکر بسان ناتوان بیهوش ...» می‌شود.

اگر چه مقام وزارت و مقام مورّخی شیخ ابوالفضل تمامی مقامات درباری وی را تحت‌الشعاع قرار داده بود و او آنچنان در اکبر شاه نفوذ داشت که به‌قول اکثر مورخان نه تنها محسود امرا بلکه محسود شاهزادگان قرار گرفته بود، در تمامی متن حاضر از زبان خود او اشاره‌ای به مقام وزارت وی نشده است؛ تنها در یک مورد، آن هم از قول «تمام کنندهٔ وقایع»[1] کتاب *اکبرنامه*. وی ضمن تبیین وقایع قتل شیخ ابوالفضل (در ۱۰۱۱ ق) به‌دست راجه نرسنگه دیو و به‌فرمان سلطان سلیم[2]، از قول شیخ ابوالفضل خطاب به گدایی خان افغان ـ یکی از محرمان شیخ ـ می‌گوید: «... بنده نوازی خدیو صورت و معنی مرا از پایهٔ طالب‌العلمی به‌عالی درجهٔ امارت و وزارت و گزین مرتبهٔ سرداری و سپهسالاری برآورده است. امروز اگر از من خلاف شناخت آن حضرت ظاهر گردد در نظر عالمیان به‌چه نام نامزد گردم؟»[3] و یک بار هم پس از رسیدن خبر مرگ شیخ به‌امرا، همو گوید: «نوئینان والامرتبه به‌درازنای غم در شدند؛ که صدر آرای بارگاه وزارت را رشتهٔ زندگی کوتاهی کرد.»

علت این امر را می‌توان در روحیهٔ درویش مآبی و فرهنگدوستی شیخ جستجو کرد، زیرا نعمات و ظواهر زندگی او را به‌هیچ عنوان نتوانسته‌اند فریب دهند. خود وی در مقدّمهٔ *آیین اکبری* از بابت اینکه «شمارهٔ نعم ایزدی یک گونه سپاسگزاری است» سی و دو نعمت

---

۱. وقایع چهار سال بقیّهٔ دوران اکبر شاهی را محبّعلی خان تکمیل کرده است.

۲. وی پسر ارشد اکبر شاه است که در روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاوّل ۹۷۷ هجری متولّد و در سال ۱۰۱۴ در آگره با نام نورالدین محمّد جهانگیر به تخت نشست و روز یکشنبه بیست و هشتم صفر ۱۰۳۷ در لاهور از دنیا رفت.

۳. *اکبرنامه*، چاپ سنگی، کلکته، ۱۸۸۶، بخش ۲، ص ۸۱۳.

گرانقدری را که خدای تعالی در حق وی ارزانی داشته است، ذکر می کند:

نخست، نعمتی که در خود یافت نژاد بزرگ بود، بوکه تر دامنی این کس را به پاکی نیاکان چاره شود و گزین مداوای علاج شورش درونی آید؛ دویم، سعادت روزگار و ایمنی زمان؛ سوم، طالع مسعود که مرا در چنین روزگار از مشیمهٔ تقدیر برآورد و ظلال قدسی سلطنت بر من اوفتاد؛ چهارم، شرایف الطرفین؛ پنجم، سلامتی اعضا و اعتدال قوی و تناسب آن؛ ششم، امتداد ملازمت این دو گرامی ذات قدسی [اکبر شاه و پدر مؤلف]؛ هفتم، بسیاری صحت و نوشداروی تندرستی؛ هشتم، منزلت شایسته؛ نهم، بی غمی از روزی و خرسندی به حال؛ دهم، شوق روز افزون رضا جوئی والدین؛ یازدهم، عاطفت پدر بیش از حوصلهٔ روزگار، دوازدهم، نیازمندی درگاه ایزدی؛ سیزدهم، دریوزهٔ زاویه‌نشینان حق گزین؛ چهاردهم، توفیق بر دوام؛ پانزدهم، فراهم آمدن کتب در اقسام علوم بی مذلت خواهش؛ شانزدهم، تحریض نمودن پدر بر شناسایی و مرا به خیالات پریشان نگذاشتن؛ هفدهم، همنشینان سعادت افزا؛ هیجدهم، عشق صوری که مرا رهبر منزلگاه کمال آمد، نوزدهم، ملازمت کیهان خدیو که ولادتی دیگر بود؛ بیستم، برآمدن از رعونت به میامن ملازمت گیتی[1] خداوند؛ بیست و یکم، رسیدن به صلح کلّ به برکات التفات قدسی؛ بیست و دویم، ارادت خدیو خداگاهان؛ بیست و سیم، برگرفتن و اعتبار بخشودن اورنگ‌نشین فرهنگ آرای بی سفارش دیگران؛ بیست چهارم، برادران دانش آموز سعادت گزین[2]؛ بیست و پنجم، پیوند کدخدایی به خاندان آزرم شد؛ بیست و ششم، گرامی فرزند سعادت افزا روزی گشت؛[3] بیست و هفتم، دیدار نبیره؛ بیست و هشتم، دوستی مطالعهٔ کتاب اخلاق؛ بیست و نهم، آگهی یافتن از نفس ناطقه؛ سی‌ام، از پارسا گوهری شکوه بزرگان صورت مرا از گفتار حقّ باز

---

۱ . در صفحات آتی در این خصوص توضیح داده خواهد شد.

۲ . شیخ ابوالفضل هفت برادر داشته است که مشخصات آنها بعداً عرضه خواهد شد، ر ک: جدول شجرهٔ خاندان شیخ مبارک.

۳ . نام وی عبدالرحمن بود که شب دوشنبه دوازدهم شعبان سال ۹۷۹ متولّد شد.

نداشت؛ سی و یکم، بی میلی دل به‌اعتبارات دنیا؛ سی و دوم، نگاشتن این گرامی نامه (آیین اکبری).

مذهب و جهان بینی شیخ ابوالفضل

تقریرات شیخ ابوالفضل در ذکر احوال خود و نیز گماشتن مستحفظان برای محافظت از قبر ملا احمد تتوی[1] شیعی مذهب (مقتول به‌سال ۹۵۵ ق.) به کمک برادر وی شیخ ابوالفیض، دلالت بر تشیّع او و پدرش می نماید؛ و نیز قضیهٔ ملاقات شیخ مبارک و شیخ ابوالفیض با شیخ عبدالنبی صدر، مجتهد وقت، در روزگار فلاکت و نداری ـ که شیخ عبدالنبی هر دو را به‌اتّهام تشیّع مورد سرزنش قرار می دهد و از منزل خود بیرون می‌اندازد دلیل دیگری است بر اثبات این امر.[2]

صاحب ذخیرة‌الخوانین گوید: «شیخ شبها به‌خانهٔ درویشان رفته اشرفیها می گذرانید و التماس می کرد که برای سلامتی ایمان ابوالفضل دعا کنید، و این لفظ بارگیر کلامش بود که آه چه باید کرد؟ و دست بر زانو می‌زد و آهی سرد می کشید. ناسزا بر زبان نداشت. بدگویی و غیر حاضری و بازیافت و فروغی هرگز در سر کار او نبود.»

شاه ابوالمعالی قادری، یکی از مشایخ لاهور، در خصوص مذهب شیخ ابوالفضل گوید: «من از کارهای ابوالفضل انکار داشتم. شبی در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابوالفضل را حاضر کردند.

---

۱. وی مؤلّف تاریخ الفی است که وقایع را از اوّلین سال رحلت رسول‌الله (ص) تا زمان چنگیز خان نوشته است و چون در سال ۹۹۵ هـ ق به‌دست میرزا فولاد برلاس کشته شد، بقیهٔ وقایع را آصف خان دنبال کرد. این کتاب به‌تصحیح و تحشیهٔ نگارنده بزودی از سوی سازمان آموزش انقلاب اسلامی در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

۲. شاهنواز خان، مآثرالامرا، ج ۲، ص ۵۸۶ و ۶۱۰.

حضرت جبّهٔ مبارک را بر روی شیخ انداخته در مجلس نشاندند و فرمودند که این مرد در حیات چند روزه مرتکب افعال بد گشته، امّا این مناجات او ـ که ابتدایش این است: الهی! نیکان را به‌وسیلهٔ نیکی سرافرازی بخشی و بدان را به‌مقتضای کرم دلنوازی کنی ـ سبب نجات او شد.»

شاهنوازخان گوید: «تکفیر شیخ زبانزد خواص و عوام است. برخی به کیش برهمن بیغاره زنند، و بعضی آفتاب پرست گویند، وجوقی دهریه خوانند. آنکه غایت تفریط به‌کار برد به‌الحاد و زندقه نسبت دهد و دیگری که انصاف می‌ورزد چون مقلّدان متصوّفه ـ که بد نام کنندهٔ نیکونامی چندند ـ به‌صلح کلّ و وسعت مشرب و ادعای همه اوست و خلع ربقهٔ شریعت و التزام طریقهٔ اباحت منسوب می کند[1].»

اسکندر بیگ منشی نیز شیخ ابوالفضل را متّهم به‌نقطوی بودن می کند و دلیلش بر این مدعا ارسال نامه‌ای از سوی شیخ به‌میر سید احمد کاشی از اکابر نقطویون است. میر سید احمد کاشی در ۱۰۰۲ ق که قتل عام نقطویون در ایران غوغا می کرد، در شهر کاشان به‌دست خود شاه عباس اوّل صفوی، به‌قتل رسید[2].

در هر حال شیخ سخت معتقد به‌سرنوشت و تقدیر است، چنانکه بعد از اینکه قلعهٔ چاندره به‌همّت رومی خان به‌دست همایون پادشاه افتاد و از بابت این فتح به‌اعتبار و جاه وجلال رسید و همین قلعه در ردیف انعام و جُلْدوی او قرار گرفت و او پس از چند روزی مرد، مؤلّف در مورد مرگ وی نوشت: «... به‌حسب «سرنوشت» محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت.»

و نیز در روز کشته شدنش خطاب به‌یکی از غلامان خود که وی را از

---

۱. همان، ص ۶۱۸.
۲. عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۰۹.

اقدام به جنگ باز می دارد و توصیه می کند که از بیراهه خود را از مهلکه نجات دهد، گوید: «..اگر واپسین روز که هر آینه بی شایبهٔ شک و شبهه همه کس را در پیش است ـ مرا همین روز است، چه چاره و کدام تدبیر؟»[1]

دیگر آثار شیخ ابوالفضل

شیخ ابوالفضل فارسی را بسیار ساده و روان می نوشت. تألیف وی با آنکه از تکلّفات منشیانه و تصنّفات مترسلانه عاری است، متانت سخن و استخوانبندی کلمات و نشست مفردات و تراکیب مستحسنه و فقرات بیگانه در آن به قسمی است که دیگری را تتبّع بدان بدشواری میسّر است. شاهد این مدعا منشآت وی ـ که قسمی به مکاتبات علاّمی و قسمی به مکاتبات ابوالفضل مشهور است ـ و همین اکبر نامه است. چون وی در خلق تمامی آثار خود، بخصوص کتاب حاضر، التزام داشته که بیشتر از الفاظ فارسی استفاده نماید[2]، لذا گفته اند که شیخ خمسه نظامی را نثر کرده است.

خیلی از منشیان و مورّخان بعد از وی سعی بر این داشته اند که تقلیدی از سبک نوشتاری وی بکنند، ولی سعی شان به جایی نرسیده است. از جملهٔ این نوشته ها پادشاهنامه[3] تألیف عبدالحمید لاهوری است که وی آن را در قرن یازدهم هجری به نام شاهجهان پادشاه گورکانی، با

---

۱ . اکبر نامه، چاپ سنگی، ج ۳ ص ۸۱۲

۲ . در تمامی چهار جلد اکبر نامه حتی به عنوان مثال یک بیت عربی، جملهٔ مغلق عربی، حدیث عربی و ... نیامده است.

۳ . این کتاب در کلکته به اهتمام مولوی کبیرالدّین احمد و مولوی عبدالرحیم در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۶۸ در سه جلد به طبع رسیده است.

لاحقه‌ای در احوال مشایخ و علما و اطبّا و شعرای دربار شاهجهان، به تقلید اکبرنامه نگاشته است و گاهی این تاریخ را تکملهٔ اکبرنامه می‌نامند،[1] ولی به‌اعتقاد محققان و سبک‌شناسان تقلیدی است ناموفق از این کتاب گرانقدر.

شیخ ابوالفضل علاوه بر تألیف و تصنیف اکبرنامه ـ که بحق از شاهکارهای نثر فارسی است[2] تألیفات دیگری نیز داشته که فهرست‌وار به‌ذکر آنها می‌پردازیم:

۱) آیین اکبری (دفتر دوّم اکبرنامه) که در ۱۰۰۶ ق به‌امر اکبر شاه نوشته شده است. در مورد این کتاب توضیحات کافی خواهیم داد.

۲) مکاتبات علامی در سه دفتر: دفتر اوّل: مراسلات به پادشاهان؛ دفتر دوم: رقعات و نامه‌های شخصی؛ دفتر سوم: تقاریظ و دیباچه و نثر.

۳) عیار دانش: وی در این کتاب کلیله و دمنه را به‌فارسی در آورده (۹۹۶ ق.) و سبک آن بهترین نوع سبک نثر نویسی فارسی متداول زمان مغولیه هندوستان است.

۴) رقعات ابوالفضل: نامه‌های شخصی ابوالفضل.

۵) کشکول: مشتمل بر عبارات و اشعار. مولانا آزاد یک نسخه از آن را در دهلی دیده بود که به‌خطّ شیخ ابوالخیر بود.

۶) جامع اللّغات: آن را در ایّام جوانی نوشته است.

۷) خطبهٔ برزمناو: دو جزو است[3].

عبدالقادر بداونی مؤلّف منتخب‌التواریخ[4] در کتاب خود ضمن صحبت از پا گرفتن دین الهی و اینکه مروّجین تمام مذاهب و ادیان در پی

---

۱. تذکرهٔ عمل صالح ج ۳، ص ۴۳۸.
۲. در خصوص ارزشهای ادبی و تاریخی این کتاب در صفحات آتی سخن خواهیم گفت.
۳. محمّد اصلح میرزا، تذکرهٔ شعرای کشمیر، گرد آورنده: حسام‌الدّین راشدی، ج ۲، ص ۱۲۰۰.
۴. این تاریخ در سه جلد توسط نگارنده تصحیح و تحشیه شده و آمادهٔ چاپ است.

این بودند که اکبر شاه را به‌طرف خود بکشند، می گوید مرتاضان «ملک افرنجه» انجیلی پیش اکبر شاه آوردند و سعی در ترویج «نصرانیت» کردند. اکبر شاه شاهزاده مراد، پسر دوم خویش، را امر کرد: «سبقی چند تیمّناً از آن بخواند و شیخ ابوالفضل به‌ترجمهٔ آن مأمور گشت» و به‌جای «بسم‌الله» این فقره بود که «ای نای وی ژژ و کرستو» و شیخ فیضی مصرع دوم چنین گفت: «سبحانک لا سواک یاهو»[1].

و نیز شیخ ابوالفضل دستور اکبر شاه مبنی بر «.. از ایّام سلطنت حضرت جنّت‌آشیانی همایون پادشاه اگر کسی را در خاطر چیزی مانده باشد درج نماید و به‌نام نامی ما تمام سازد» را به‌بایزید بیات مؤلّف تذکرهٔ همایون و اکبر رسانید.[2]

غیر از این کتابها، مرحوم دهخدا کتابی به‌نام موارد الکلام را منسوب به‌شیخ ابوالفضل دانسته که مانند کتاب تفسیر شیخ فیضی بدون نقطه است. ولی قدر مسلّم این است که این ادعا اشتباه است. چون تمامی تذکره‌نویسان تألیف این کتاب را جزو آثار تألیفی شیخ فیضی، برادر شیخ ابوالفضل، دانسته‌اند و در شرح حال و آثار شیخ فیضی بدان اشاره خواهد شد.

آیین اکبری

دومین کتاب گرانقدر شیخ ابوالفضل آیین اکبری است که به‌دستور اکبر شاه در اوضاع جغرافیایی هند و شرح کشورداری امپراطوری وسیع شاه گورکانی در ۱۰۰۶ ق، برابر با سال ۴۴ الهی، تألیف آن آغاز شده است.

---

۱. منتخب‌التواریخ، چاپ سنگی، بمبئی ج ۲، ص ۲۶۰.
۲. این تذکره در ۱۳۶۰ ق. به‌اهتمام محمّد هدایت حسین در کلکته به‌چاپ سنگی رسیده است.

این کتاب در حقیقت، یکی از مراجع تاریخ تمدن هند در قرن دهم و اوایل قرن یازدهم است که مشحون است از مطالب لغوی، نجومی، اداری، نظامی، کشورداری، آماری، جغرافیایی، مشتمل بر پنج دفتر در سه مجلّد.

بیشتر محققان ایرانی این کتاب را جلد سوّم اکبرنامه خوانده‌اند. از جمله مرحوم دهخدا ذیل واژهٔ ابوالفضل می نویسد: «... و از جمله فصول و ابواب آن (اکبر نامه) یکی آیین اکبری است در طرز تشکّل و نظم و آمار کلّ مملکتی...» نیز همو ذیل آیین اکبری می نویسد: «قوانین و یاسا و دین گونه‌ای که میرزا ابوالفضل به‌امر اکبر شاه هندی آورده، نام کتاب سوم از اکبرنامه» است. مرحوم علّامه قزوینی نیز آن را جلد سوّم از اکبرنامه می داند (یادداشتها ج ۴، ص ۴۱۲) و نیز سید علی رضا نقوی از آن به‌عنوان «دفتر سوم اکبر نامه» یاد می کند (تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۷۷۷)[1].

گذشته از محققان ایرانی، برخی از علمای غربی نیز، مانند اته، ریو و استوری، این کتاب را جلد سوّم اکبرنامه دانسته‌اند و گویا این تقسیم از این جهت به‌وجود آمده که در بعضی نسخ خطی آیین اکبری و اکبرنامه با هم بوده‌اند و این کتاب مانند جلد سوم کتاب مزبور می نموده، در حالی که از اکبرنامه و آیین اکبری مطبوع اسنگی] بر نمی آید[2].

از فحوای کلام خود شیخ ابوالفضل چنین معلوم می شود که آیین اکبری آخرین دفتر اکبرنامه است نه جلد سوم آن، زیرا اکبرنامه بنا به گفتهٔ خود مؤلّف در سه جلد تنظیم و تألیف شده و از آیین اکبری به‌عنوان «آخرین دفتر» یاد شده است. از جمله در فصل ۲۱۶ اکبرنامه که اختصاص به شرح رواج دادن آیین داغ و انتظام کار سپاهیگری دارد، مؤلّف ضمن

---

۱. منزوی نیز آیین اکبری و اکبر نامه را یکی دانسته که محققاً اشتباه است (فهرست نسخ خطی، ج ۶).

۲. ر. ک: دایرة‌المعارف فارسی

اشاره به صدور فرمان تنظیم گزارش واقعات اتّفاقی در این دوران از طرف اکبر شاه، می نویسد «... و تفصیل این آیینهای والا در دفتر آخر (آیین اکبری) نگارش یافته.» با توجه به اینکه آیین داغ در ۹۸۲ ق. صورت گرفته، بسیار محتمل به نظر می رسد که نگارش آیین اکبری قبل از اکبرنامه صورت گرفته، و یا اینکه تألیف هر دو کتاب به موازات هم انجام گرفته باشد.

به همین جهت آیین اکبری را می توان به عنوان چهارمین جلد اکبرنامه یا متمّم آن یاد کرد که شیخ ابوالفضل آن را در تاریخ پادشاهی پنجاه و یک سالهٔ جلال الدین محمد اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴ ق) نوشته است.

آیین اکبری به سال ۱۸۷۷ در سلسلهٔ هندیه به قطع وزیری، نستعلیق سنگی، و در سال ۱۸۸۲ در کانپور به قطع رحلی بزرگ، نستعلیق سنگی در سه جلد به طبع رسیده، و سر سیّد احمد خان دهلوی، مؤلّف آثار الصنادید[1]، تکمله‌ای بر تراجم مذکور در هامش کتاب افزوده، و نیز برای شعرایی که به سعادت کورنش شاهنشاهی مستعد نگشته و فقط رابطهٔ شعری با دربار اکبر داشته‌اند و ابوالفضل علّامی تنها به ذکر نامشان پرداخته است، شرح حال نگاشته و در دنبال تراجم متن آورده است[2].

پیشگفتار جلد اوّل چاپ سنگی آیین اکبری بدین گونه آغاز می شود:

ای همه در پرده نهان راز تو — بی‌خبر انجام ز آغاز تو
در تو هم آغاز هم انجام گم — هر دو به‌شهر قدمت نام گم
پای سخن لنگ و زبان سنگلاخ — بال قدم تنگ و بیابان فراخ
حیرت اندیشه سپاس تو بس — بیخودیم روی شناس تو بس

سزاوار شناسایی آنکه از نیایش گفتار به ستایش کردار گراید و به نگارش لختی شگرفکاری جهان آفرین جاودانی سعادت اندوزد و روزنهٔ دل به شکاف

---

۱. تذکره‌ای است در شرح احوال علما، عرفا، شعرا و مزارات دهلی، که دو بار، بار اول در سید الاخبار دهلی به سال ۱۸۴۷ و بار دوم در نامی پریس کانپور به سال ۱۹۰۴ به چاپ سنگی رسیده است.

۲. احمد گلچین معانی، تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۴۳۶.

قلم برابر دارد، بو که فروغ دولت شاهنشاهی برو تابد و بدین روشن هوشی نم قطره‌ای از دریا و خاک ذره‌ای از بیابان بر گرفته جاودان فرخی گرد آورد و ویرانکدهٔ گفت و کردار را آباد سازد.

ابوالفضل مبارک را... نه آن در سر که جلایل مفاخر و شرایف شمایل آن رنگ‌آمیز نگارین ابداع چهره‌آرای گوهرین اختراع بر فراز پیدایی بود... سگالش آن است که دریابندگان خجسته زمان را سترگی دانش و فراخی حوصله و گزیدگی کردار آن رموز شناس کَوْنی و الهی هشیار خرامِ عرصهٔ آگهی دلنشین سازد و نورسانِ بستانسرای پیدایی را مهین ارمغانی سامان دهد... و چون همگی بسیج آن است که آیین جهانبانی بر نگارد، ناگزیر لختی بلندپایگی آن برگوید و حالِ یاوران این مهین پایه بر می طرازد[1].



مرگ شیخ ابوالفضل

مرگ شیخ ابوالفضل در اول ربیع‌الاول ۱۰۱۱ ق، برابر با سال ۴۷ الهی اتفاق افتاد. وی در این سال بنا به‌دستور اکبر شاه به مأموریت دکن رفته بود و قلعهٔ عظیم گره را گشوده و فاتحانه عازم مراجعت به‌دربار اکبری بود، راجه نرسنگه دیو از قبایل راجپوت، که قلمروش بر سر راه عبور ابوالفضل بود، به‌دستور شاهزاده سلطان سلیم، پسر بزرگ اکبر شاه و جهانگیر پادشاه آینده ـ که خیال می کرد شیخ پیش پدرش از وی بدگویی می کند و در نتیجه از او سخت متنفر بود ـ او را به‌قتل رسانیده، سر شیخ را در الله‌آباد پیش سلطان سلیم فرستاد.

---

۱. آیین اکبری، کانپور، ۱۸۷۷، چاپ سنگی، ج ۱، ص ۲.

جهانگیر پادشاه در توزوک جهانگیری[1] در خصوص دستور قتل شیخ ابوالفضل به راجه نرسنگه دیو چنین می نویسد: «... به او پیغام دادم که اگر سر راه بر آن مفسد فتنه انگیز (شیخ ابوالفضل) گرفته او را نیست و نابود کند، رعایتهای کلّی از من خواهد یافت. توفیق رفیق او گشت. در حینی که از حوالی ولایت او می گذشت، راه بر او بست، و به اندک تردّدی مردم او را پریشان و متفرّق ساخته او را به قتل آورد و سر او را در اله آباد نزد من فرستاد. اگر چه این معنی باعث آزردگی خاطر اشرف حضرت عرش آشیانی گردید، غایةً این کار کرد که من بی ملاحظه و دغدغهٔ خاطر عزیمت آستان بوس درگاه پدر خود کردم، و رفته رفته آن کدورتها مبدّل به صفا گردید.»

شاهنوازخان در خصوص رسیدن خبر مرگ شیخ ابوالفضل به اکبر شاه نویسد: «...چون کسی را از مردم حضور جرأت نشد که واقعهٔ شیخ به عرض رساند، وکیلش همان ضابطه (رومال نیلی به دست بستن و سلام کردن) به عمل آورد. عرش آشیانی زیاده بر فوت پسران متأسف گشته پس از استفسار فرمود که اگر شاهزاده را داعیهٔ پادشاهی بودی مرا کشتی و شیخ را نگه داشتی، و بداههٔ این بیت را خواند:

شیخ ما از شوق بیحد چون سوی ما آمده
ز اشتیاق پای بوسی بی سر و پا آمده[2]

موادّ التواریخ زیادی در مرگ شیخ ابوالفضل ساخته‌اند از جمله: «خان اعظم»، «تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید». و نیز گویند شیخ شبی در خواب کسی آمده گفت: تاریخ فوت من «بنده ابوالفضل» است، چرا در کارخانهٔ حق حیران مانده‌ای؟ فضل او وسیع است.

قبر وی و برادرش شیخ فیضی در قصبهٔ سکندرا، نزدیک آگره، در

---

۱. این کتاب به نام جهانگیرنامه توسط محمد هاشم به چاپ سر بی رسیده است.
۲. مآثر الامراء ۲، ص ۶۱۷.

محلی موسوم به روضة‌الطوبی قرار دارد[1].

پدر مؤلّف

شیخ مبارک ناگوری، پدر مؤلّف، از علمای دینی وقت و متّصف به‌ریاضت و تقوی بوده است. شاهنواز خان در خصوص اسلاف شیخ مبارک و اوایل زندگی وی می‌نویسد: «... یکی از اسلاف وی از دیار یمن در زیّ اهل تجرید برآمده به‌پای همّت معمورهٔ جهان را در نوشت و در مائة تاسعه در قصبهٔ ایل، از توابع سیوستان، بار غربت گشاده، توطّن و تأهل گزید، و در عنفوان مائة عاشره پدر شیخ به‌صوب هندوستان رهگرای سیاحت گردیده در بلدهٔ ناگور طرح اقامت انداخت. و چون وی را فرزندی زنده نمی‌ماند در سنهٔ ۹۱۱ ق. شیخ که به‌وجود آمد به‌مبارک مسمّی گردانید»[2]. چون به‌سن شباب رسید به گجرات شتافته نزد خطیب ابوالفضل گاذرونی و مولانا عماد لاری تلمّذ نموده از صحبت علمای آن دیار و مشایخ بزرگوار فوائد بسیار کسب کرده در نهصد و پنجاه به‌دارالخلافهٔ آگره رحل سکونت انداخته، پنجاه سال در آن مکان به‌افادهٔ علوم پرداخت و به‌درویشی و قناعت به‌سر می‌برد و نهی منکر به‌حدّی مبالغه می‌کرد که از کوچه‌ای که آواز نغمه می‌آمد نمی گذشت و آخرها به‌مرتبه‌ای مولع شد که خود سماع و وجد می‌نمود.»[3]

شیخ مبارک در طول زندگی خویش به‌چندین آیین و مذهب منسوب گشته است چنانکه «در عهد سلیم شاه به‌ربط شیخ علایی مهدوی به‌مهدویت شهرت گرفت و از علمای وقت چه سرزنشها که

---

۱. علی اصغر حکمت، سرزمین هند، ص ۷۳ (پانوشت).
۲. نامش را خواجه احرار پیشوای نقشبند به انتخاب کرد.
۳. مآثرالامراء، ج ۲، ۵۸۴.

نیافت. در آغاز عهد اکبری به‌طریقهٔ نقشبندیه خود را وانمود[1] و پس از آن به‌سلسلهٔ مشایخ همدانیه منسوب می‌کرد. چون آخرها عراقیه دربار را فرو گرفتند به‌رنگ ایشان سخن راند، چنانچه به‌تشیّع اشتهار یافت. تفسیری موسوم به‌منبع‌العیون[2]، مقابل تفسیر کبیر در چهار جلد نوشته و جوامع‌الکلم[3] نیز از مؤلّفات اوست»[4].

شیخ مبارک و دو پسرش جزو گروهی بودند که اکبر شاه را در ابداع دین جدید ـ الهی ـ یاری و تشویق کردند، به‌طوری که «... تذکرهٔ اجتهاد عرش آشیانی ـ که به‌گواهی علمای عصر مرتّب گشت ـ به‌خط شیخ تحریر یافته، در ذیل آن مرقوم نمود که این امری است که از سالها منتظر آن بودم»[5].

مرگ شیخ مبارک در ۲۸ ذیقعدهٔ ۱۰۰۱ ق. اتفاق افتاد. شیخ ابوالفضل ضمن شرح وقایع این سال می‌نویسد: «... پایان بیست چهارم [امرداد] و موافق یکشنبه ۱۷ ذیقعده گرامی پدر، استاد روزگار، رهنمون کارآگاه رخت به‌علوی عالم کشید. دنبلی به گردن برآمد و پس از یازده روز از این سپنجی سرای دل برگرفت.»[6].

اکبر شاه ـ به‌ادعای شیخ ابوالفضل ـ ده سال قبل مرگ شیخ مبارک را پیشبینی کرده بود. شیخ ابوالفضل می‌نویسد: «... بیش از این به‌ده سال سخت بیماری در گرفت. کشور خدیو فرمود: اگر ده گهری کار به‌انجام

---

۱. شیخ مبارک به‌هنگام بیماری پسرش همایون، پدر اکبر شاه، ورد معروف «برداشتم، برداشتم» نقشبندیه را تکرار می‌کرد تا مگر پسرش از بیماری مهلک نجات یابد.

۲. نام دیگر این تفسیر منبع‌نفائس‌العلوم است (تذکرهٔ شعرای کشمیر، ج ۱، ص ۱۲۰).

۳. محمد اصلح میرزا، کتاب دیگری به‌نام حیوة‌الحیوان را، که ترجمه از عربی است، به‌شیخ مبارک نسبت داده است. (همان منبع)

۴. مآثر الامرا، ج ۲، ص ۴۸۵.

۵. همان منبع.

۶. اکبرنامه، چاپ سنگی، ج ۳، ص ۶۴۲.

نرسد اندیشهٔ ده روز در میان است، و گرنه در ماه دهم خطری در راه، ورنه آخرین روز دهم سال. پسین پیدایی گرفت و نهفته دانی کیهان خدیو بتازگی نقاب بر گفت.»

«شیخ کامل» مساوی با ۱۰۰۱ ق. ماده تاریخ فوت شیخ مبارک ناگوری است، و «فخر الکلم» (ذخیرة‌الخوانین، ج ۲، ص ۶۳، طبقات اکبری ج ۳، ص ۴۷۲) «خوابگاه آگراه» (مآثر الکرام، ج ۱، ص ۹۸) نیز ماده تاریخ فوت وی است.

شیخ فیضی

شیخ ابوالفیض فیضی فیّاضی[1] پسر بزرگ شیخ مبارک است که در ۹۵۴ ق. متولّد شد. شیخ فیضی که بنابر نوشتهٔ شیخ ابوالفضل «...در دانش و کردار یکتاست و جهان بینش را مرزبان و به خطاب ملک الشعرایی شهرهٔ آفاق ...» در ۹۸۷ معلّم سلطان مراد، پسر اکبر شاه، بود. وی بعد از مرگ غزالی مشهدی در ۹۸۰ ق[2] ملک الشعرای دربار اکبر شاهی شد[3].

عبدالقادر بداونی به‌رغم اینکه شیخ فیضی را به‌عنوان ملک الشعرای[4]

---

۱. در خصوص تخلّص «فیاضی» خود شیخ گوید:

من کـه دریـن میکـده فیاضیـم ‌‌‌ صاف و کدر هر چه رسد راضیم

۲. تاریخ دقیق فوت غزالی مشهدی شب جمعه ۲۷ رجب سال ۹۸۰ بوده است. شیخ فیضی تاریخ فوت وی را چنین یافته:

قدوهٔ نظم غزالی که شمن ‌‌ همه از طبع خداداد نوشت

عقل تاریخ وفاتش به‌دو طور ‌‌ سنهٔ نهصد و هشتاد نوشت

۳. عبدالقادر بداونی، منتخب التواریخ، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۲۴۸.

۴. اکبر شاه نخستین پادشاهی است که به‌تقلید از سلاطین ایران و بنابه‌رسم ایشان منصبی خاص به‌نام ملک الشعرایی دربار برقرار ساخت. اولین ملک الشعرای دربار وی غزالی مشهدی بود.

دربار اکبری معرفی می کند، از آنجا که با وی و پدر و برادرش میانهٔ خوشی نداشت در تقبیح هنر شاعری ابوالفیض اشعار وی را با اشعار عرفی شیرازی و خواجه حسین ثنایی مشهدی مقایسه کرده، می نویسد: «...او (عرفی شیرازی و ثنایی) از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازاری نیست که کتابفروشان دیوان این دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرّک می خرند، به خلاف شیخ فیضی که چندین زرهای جاگیر صرف کتاب و تذهیب تصانیف خود ساخته هیچ کس به آن مقیّد نمی شود، مگر همان یک سواد که خود به اطراف فرستاده».[1]

مولانا شبلی می نویسد که فیضی را به خاندانش نهایت درجهٔ مهر و محبّت بود. ابوالفضل را در نامه های خود «علاّمی اخوی» و «نوّاب اخوی» خطاب می کند. در قصیدهٔ فخریه در خصوص ابوالفضل می گوید:

«در ۹۹۷ ق. اکبر در پیشاور بود که خبر رسید مادرش بیمار است. شاه را گذاشته، خود حرکت نمود. در رسیدن به لاهور او فوت کرده بود.[2] بیتاب شده و نامه ای که می نویسد از آن خون می چکد. به دوستش چنین می نویسد: بالفعل حالی دارد که بنده را نمی توان شناخت. بدن در

---

۱. منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۲۸۵.

۲. مرگ مادر مؤلّف در ۹۹۷ ق. اتفّاق می افتد. شیخ ابوالفضل از این بابت سخت اندوهگین می شود و این ابیات را با خود زمزمه می کند:

با اینچنین پدرکه نوشتم مکارمش — در فضل مفتخر ز گرامی برادرم

صدساله ره میان من و اوست در کمال — درعمر اگرچه یک دوسالی فزونترم

چون مادر من به زیر خاک است — گر خاک به سرکنم چه باک است

دانم که بدین شغب فزایی — زانجا که تو رفته ای نیایی

لیکن چه کنم که ناشکیبم — خود را به بهانه می فریبم.

کاهش افتاده و اندوه کارگر آمده، ضعف و اسهال روی نمـوده و دل از حیات سرد شده. بـه خدای خود سوگند کـه از هزار یکی نوشته است.»[1]

آثار فیضی

شاهنوازخان در مآثر الامرا تعداد تألیفات شیخ فیضی را یک صد و یک جلد نوشته است. آنچه امروز در دست داریم، یا در شرح حال فیضی دیگر نویسندگان ذکر کرده‌اند، به‌قرار ذیل است:

۱) دیوان طباشیر الصبح: شامل نه هزار بیت. نسخه‌ای از این دیوان که در کتابخانهٔ ملّی ملک تهران هست (بدون تاریخ) دارای شش هزار بیت است؛ نسخهٔ موزهٔ بریتانیا (۱۰۵۰ هـ) دارای نه هزار بیت، و نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس تهران (۱۰۸۶ هـ) نه هزار و اندی بیت دارد.[2] تقی کاشی می‌نویسد که در سن چهل فیضی دیوانی داشت دارای قریب پانزده هزار بیت و مشتمل بر تمام اصناف سخن[3]؛ و مولانا شبلی نیز تعداد ابیات دیوان شیخ فیضی را به‌نقل از شیخ ابـوالفضل پنجاه هـزار قید کرده است.[4]

گزیدهٔ اشعار دیوان فیضی سه بـار به‌قـرار ذیل به‌چـاپ رسیده است:

دیوان فیضی، دهلی، مطبع افتخار، ۱۸۹۴؛ دیوان فیضی، دهلی، مفید

---

۱. شعرالعجم، ج ۳، ص ۵۵.
۲. فهرست نسخ خطی سپهسالار: ج ۲، ص ۵۲۱.
۳. خلاصة الاشعار و زبدة الافکار.
۴. شعرالعجم، ج ۳، ص ۵۵.

الخلایق رمضان ۱۲۹۸ ق؛ دیوان فیضی فیاضی، لاهور، چاپ فیروزالدّین.

۲) خمسهٔ فیضی: در سال ۹۹۳ هـ ق. اکبرشاه فیضی را برای نوشتن خمسه‌ای به طرز نظامی امر کرد و شیخ فیضی در این سال اقدام به تصنیف آن پنج مثنوی کرد. مولانا شبلی می‌نویسد که در سال سی‌ام جلوس اکبرشاه (۹۹۳ ق.) فیضی به فکر خمسه افتاد و اوّل از همه به «مرکز ادوار» دست برده، و در عین حال سایر مثنویات را هم بنیاد نهاد و راجع به هر کدام اشعاری گفت، ولی نظر به تراکم امور و موانعی که پیش می‌آمده، هیچ کتابی را نتوانست به پایان برساند. در سال ۳۹ جلوس (۱۰۰۲ ق.) اکبر مصراً گفت که باید خمسه را به انجام برساند! و اوّل از همه «نلدمن» به اتمام رسیده».[۱]

به هر حال مشخصات این پنج مثنوی بدین قرار است:

الف) مرکز ادوار (مرآة القلوب): فیضی آن را در جواب مخزن‌الاسرار شیخ نظامی سروده، در هزار و چهارصد و شصت و دو بیت. دو بیت زیر سال تألیف و عمر شاعر را می‌رساند:

این میِ بی‌غش که کشیدم به غور	دور نخستین بود از پنج دور
شوقِ گزین نامه پر و بال داشت	عقل کمال چهلم سال داشت

ب) سلیمان و بلقیس: در جواب خسرو و شیرین سروده شده است.

ج) نلدمن: در جواب لیلی و مجنون سروده شده و نظم آن در چهار ماه در لاهور به پایان رسیده و اشعار آن چهار هزار بیت است، چنانکه خود گفته:

این چار هزار دُرِّ نایاب	کانگیخته‌ام به آتشین آب

در خصوص ظرافت و روانی این مثنوی این بس که عبدالقادر بداونی ـ که هر جا ذکری از شیخ فیضی و کارهای وی پیش می‌آمد او را

۱. همان.

تقبیح می کرد ـ اعتراف می کند: «والحق مثنویی است که در این سی سال مثل آن بخیر از امیرخسرو شاید در هند کسی دیگر نگفته باشد».

د) هفت کشور: در جواب هفت پیکر، در احوال هفت اقلیم. این مثنوی سروده نشد.

هـ) اکبر نامه: در جواب اسکندرنامه. این مثنوی نیز ناتمام ماند.

۳) مثنوی راجع به گجرات: شیخ فیضی این مثنوی را در غائلهٔ گجرات اکبرشاه سروده که آن هم بنا به قول مولانا شبلی مفقود شده است.

۴) موارد الکلم: کتابی است در اخلاق، به زبان عربی که آن را در ۹۸۵ ق. نوشته است. شیخ فیضی این کتاب را به عنوان مشق و تمرین و اینکه زمینه را برای تألیف تفسیر غیر منقوط خویش فراهم سازد، نوشت و به بلاد عرب فرستاد و مورد تحسین واقع شد[1].

۵) سواطع الهام: تفسیر مشهور غیر منقوط شیخ فیضی است که در ربیع الثانی ۱۰۰۲ هجری پس از دو سال و نیم به پایان رسیده است.[2] عجب آنکه مخالفان شیخ فیضی در این مورد هم بر او حمله کرده و اعتراض نموده اند که تاکنون کسی تفسیری بی نقطه ننوشته است و این بدعتی است که او گذارده، و آن خلاف شرع و شریعت است! فیضی خود جواب برجسته ای داده، می گوید:

«کلمهٔ لااله الاّ الله، محمّد رسول الله، سراسر غیر منقوط است»[3].

عبدالقادر بداونی ضمن تقبیح کار شیخ فیضی، تفسیر مزبور را «تفسیر مهمل» خوانده و ضمن گزارش شرح حال مولانا جمال تله ـ از علما و مدرّسان لاهور ـ اشاره به این دارد که «تفسیر شیخ فیضی را اکثری

---

۱. غلامعلی آزاد بلگرامی، مؤلّف خزانهٔ عامره، نام این کتاب را موارد الکلم و درر الحکم آورده است.

۲. دیباچه در یک هزار بیت نوشته شده و خاتمه در نودونه فقره است که هر فقره دارای تاریخها و تقریظهاست.

۳. شعر العجم، ج ۳، ص ۵۴.

او اصلاح داده و مربوط ساخته»[1] و در جایی دیگر [2] ضمن شرح حال قاضی نورالله شوشتری می نویسد که توقیعی بر «تفسیر مهمل» شیخ فیضی نوشته است.

در هر حال شیخ فیضی با تألیف این تفسیر قدرت ادبی و اطّلاع کامل خود بر لغت و توانایی زیاد بر انشا را نشان داده است. این تفسیر در ۱۳۰۶ ق. در نوالکشور چاپ شده است.

۶) لطیفهٔ فیّاضی: مجموعهٔ نامه‌ها و مراسلات و خطوط فیضی است که توسط نورالدّین محمّد عبدالله بن حکیم عین الملک، خواهرزاده و شاگرد وی، در ۱۰۳۵ ق. جمع‌آوری شده است.[3] مولانا شبلی گوید: «فیضی اول کسی است که ابتدا به ساده نگاری کرده و در این طرز رقیبی که دارد همانا حکیم ابوالفتح است که رقعاتش به چهار باغ مشهور است.»[4] مقصود اصلی شیخ فیضی از نوشتن این نامه‌ها بیشتر اظهار هنر و انشاپردازی بوده است.

۷) گلدستهٔ نظم و نثر: جُنگی است مشتمل بر آثار نظم و نثر متقدّمان که شیخ فیضی آن را برای خود جمع‌آوری کرده و شیخ ابوالفضل بر آن دیباچه‌ای افزوده است[5].

۸) تذکرهٔ شعرا: این تألیف را آغاز کرده بود ولی موفق نشد آن را به پایان رساند.

۹) لیلاوتی: این کتاب در فن ریاضی و هندسه است که شیخ فیضی آن را از سانسکریت به فارسی ترجمه کرده است. مؤلّف آن بهاسکراچاریه است.

---

۱. منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۵.
۲. همان، ۱۳۷.
۳. تذکرهٔ شعرای کشمیر، ج ۱، ص ۱۱۹۶.
٤. شعر العجم ج ۳، ص ۵۴
۵. دربار اکبری، ص ۳۷۴.

۱۰) مهابهارتا: در ۹۹۰ ق. اکبر شاه امر کرد که مهاربهارت را ترجمه کنند. علمای بزرگ و نامی هنود جمع شدند. اکبر خود مطلب عبارت را به نقیب خان بیان می کرد و او به فارسی نقل می نمود. بعد ملاعبدالقادر بداونی و ملا شیری[1] را طلبیده به هر کدام قسمتی از آن را واگذار نمود. در این میان دو فن یا دو قسمت از آن به فیضی محوّل گردید[2].

۱۱) بهاگوت گیتا: این کتاب را نیز فیضی از سانسکریت به فارسی ترجمه کرده است.[3]

۱۲) راماین: ترجمهٔ این کتاب را به فیضی منسوب می دارند، ولی از قراری که ملا شبلی نعمانی نوشته ترجمهٔ این کتاب به دست عبدالقادر بداونی صورت گرفته که پس از چهار سال زحمت آن را در ۹۹۹ ق. به پایان رسانده، و پس از آن شخصی مسیحی به نام پانی پتی آن را به نظم درآورده است.[4]

۱۳) رساله‌ای به نام اکبر: گویا رساله‌ای بوده بی نقطه به نام اکبر شاه، ولی اثری از آن دیده نشده است.[5]

مرگ فیضی در ۱۰۰۴ ق. رخ داده است. مخالفان و موافقان وی ماده تاریخهایی در مرگ وی نوشته‌اند که به چند فقره از آنها اشارتی می رود.

الف) مخالفان:

---

۱. این همان شیری است که راجع به اکبر شاه نوشته است:
شاه ما امسال دعوای نبوّت کرده است
گر خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شود.

۲. منتخب التواریخ، وقایع ۹۹۰ ق. به نقل از تذکرهٔ شعرای کشمیر، ج ۱، ص ۱۱۹۷.

۳. قسمت آخر کتاب را ابراهیم سر هندی ترجمه کرده است (شعرالعجم، ج ۳، ص ۵۶، دربار اکبری، ص ۳۷۴).

٤. شعرالعجم، ج ۳، ص ۵۶.

۵. دربار اکبری، ص ۳۷۶.

عبدالله قریشی - عبدالقیوم - موسیٰ (نزیل سند هـ) - عبدالله - رکن الدین - شیخ خضر - شیخ مبارک

(تولد ۹۱۱ هـ؛ وفات ۷ ذیقعد ۱۰۰۱ هـ در لاهور) مدفن آگره

۱
فیضی
(۹۵۴-۱۰ صفر ۱۰۰۴ هـ)
وفات لاهور مدفن آگره
→ **کمال (۱)**
در سه سالگی وفات یافت

۲
ابوالفضل
(۶ محرم ۹۵۸ هـ جمع ۴ ربیع الاول ۱۰۱۱ هـ)
→ **دختر**
زوجه عبدالصمد
→ **شیخ عبدالرحمن افضل خان (۲)**
(تولد شب دوشنبه دوازدهم شعبان ۹ ۷ ۹ هـ وفات ۱۲ شعبان ۱۰۲۹ هـ)
شوهر دختر برادر سعادت یار خان کوکه
→ **بشوتن (۳)**
(تولد جمعه ۳ ذیقعد ۹۹۹ هـ
وفات ۱۵ سال جلوس شاهجهان)

۳
ابوالبرکات (۲)
(تولد ۷ ۱ شوال ۹۶۰ هـ)

۴
ابوالخیر (۴)
(تولد ۲ جمادی الاول ۷ ۹۶ هـ)
شاگرد فتح الله شیرازی

۵
ابوالمکارم
(تولد ۲۳ شوال شب دوشنبه ۶ ۷ ۹ هـ)

۶
ابوتراب (۴)
(تولد ۲۳ ذی الحجه ۹۸۸ هـ)
مادر دیگر بود

۷
شیخ ابوحامد
(تولد دوشنبه ۳ ربیع الاول ۱۰۰۴ هـ)
مادر دیگر

۸
شیخ ابوراشد
(تولد غره جمادی الاول دوشنبه ۱۰۰۲ هـ)
مادر دیگر

۹
دختر
زوجه میرحسام الدین (متوفی ۱۰۳۴ هـ) بن غازی خان بدخشی (۵)

۱۰
دختر
زوجه شیخ افضل الدین محمد بن یوسف انصاری قادری (متوفی ۱۰۰۴ هـ)
→ **عبدالصمد افضل محمد**
ماماد ابوالفضل
مؤلف مکتوبات ابوالفضل

۱۱
دختر (۶)
زوجه خداوند خان دکهنی

۱۲
لادلی بیگم (۷)
(مدفن آگره)
زوجه اسلام خان اعتمادالدوله شیخ علاءالدین چشتی فاروقی (متوفی ۱۰۲۲ هـ)
→ **اکرام خان هوشنگ**

۱۳
دختر
زوجه حکیم عین الملک (۸) شاطفی دوانی شمس الدین علی قریشی الشیرازی (متوفی ۷ ۲ ذی الحجه ۱۰۰۳ هـ صبحگاه عید)
→ **حکیم نورالدین محمد**
در (۱۰۵۰ هـ) زنده بود
فیضی با وی بسیار علاقه داشت
مؤلف لطیفه فیاضی

۱۴
دختر
زوجه پهلوان خان مرزبان خلخیلی (۹)
بلاعقب: رابعه علی خان محمد حسین آزاد مفقر خان بن رابعه علی خان

۱. فیضی مرثیه دارد. ۲. ذخیرة الخوانین. ۳. مآثرالامراء ۱: ۱۱۵ اکبر این نام داد. ۴. ذخیرة الخوانین ۱: ۶۴ و آیین اکبری ۵. سمرقندی الاصل تولد کابل مرید خواجه ... مآثرالامراء ۲: ۳۸۶ ... سال ۹۹۸ هـ ۷ مآثرالامراء ۱: ۱۱۸، ۱۲۰. ۸. دوست ملاعبدالقادر بدایونی بوده (ص ۶ ۷ ص ۴۴۱) نسب ... به جلال الدین دوانی می رسد. رک: مکتوبات عبدالله خطاب به شیخ افضل محمد (موزهٔ بریطانیه) و لطیفه فیاضی در لطیفه سیوم مطبوعهٔ ... (بایل ایشیاتیک کلکته) مآثرالامراء ۱: ۵۸۹ اکبرنامه ۳: ص ۱۸۴، فرشته نول کشور ۲۸۸، شعرالعجم ۳: ۵۰ سرو آزاد ص ۱۹. ۹. ... چهار دختر شمرده است ۱) زوجه خداوند خان دکهنی ۲) زوجه علی خان ۳) زوجه حسام الدین ۴) لادلی بیگم زوجه اسلام خان بن؟ بن شیخ سلیم چشتی (اگره عبداللطیف ص ۲۳۹) - نیز رک: معارف اپریل ۱۹۶۰ م شمارهٔ چهارم ص ۲۸۹، ذخیرة الخوانین ۱: ۶۴، مآثرالامراء ۱: ۱۱۵ - ۲: ۵۸۴ ... فهرست ریو ص ۸۳۳

نقل از: تذکرهٔ شعرای کشمیر، ج ۱

قاعدۀ الحاد شکست

بود فیضی ملحدی

شیخ ملحد بود[1]

فیضی بیدین چومرد سال وفاتش فصیح

گفت «سگی ازجهان رفت به‌حال قبیح»

سال تاریخ فیضی مردار

شد مقرّر به‌چار مذهب نار

۲۵۱= نار

۲۵۱×۴ =۱۰۰۴

سگگی بود و دوزخی، زان شد

سال فوتش «چه‌سگ پرستی‌بود»

ب) موافقان:

فیّاض عجم

وی فلسفی و شیعی و دهری و طبیعی

تاریخ رحلت او جستم ز شاه غمگین

افسوس! گفت اکبر «جان داد فیضی ما» [2]

این دو تاریخ کلک فکر نگاشت

«شد سوخلد» و «شد جهان خالی»[3]

شیخ ابوالفضل در آیین‌اکبری می‌نویسد که شیخ ابوالفیض فیضی در چارباغ آگره مدفون است. همان جایی که شیخ علاء‌الدین محذوب و میر رفیع‌الدّین صفوی و شیخ مبارک مدفون‌اند. و مولانا محمد حسین آزاد می‌نویسد: «در آگره تقریباً بر فاصله یک کروه جانب شرق یک مقبره

۱. ذخیرة‌الخوانین، ج ۱، ص ۶۴.

۲. مفتاح‌التواریخ.

۳. سید ابوطالب کاشی.

به‌نام روضهٔ لادلی معروف است و دیوار و دروازهٔ آن مدتهاست که منهدم شده است و به‌قول مفتاح التواریخ شیخ مبارک، فیضی و ابوالفضل آنجا مدفون هستند.[1]

در شجره‌نامهٔ این خاندان اسامی و مشخّصات دیگر برادران مؤلّف و اولاد آنها ذکر گردیده است (ص ۴۱).

انگیزهٔ تألیف و تصنیف اکبرنامه

شیخ ابوالفضل که بنا به گفتهٔ خویش «کلاه چهار ترکی ارادت بر تارک دلش مانده و آستین هفت طراز عقیدت بر هژده هزار عالم افشانده» براثر اشارت پرتو گونهٔ اکبر شاه ملزم می‌شود «سوانح احوال اقبالْ قرین و وقایع فتوحات دولت افزای را به‌خانهٔ صدق نگارش نماید» در نتیجه «غایت تکاپوی و نهایت جستجوی در جمع کردن جراید احوال و صفایح واقعات حضرت شاهنشاهی به‌جای» می‌آورد پس از آن، مطالب مورد احتیاج خود را «از پیران هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار مغز درست کردار» می‌پرسد و همهٔ مواد و اطلاعات مسموعه را «به‌قید کتابت» می‌آورد و پس از تنظیم هر یک از آن واقعات، جهت اطمینان بخشیدن بر صحّت تصنیف و تألیف خویش «مسودات و یادداشتهای خود را به‌بارگاه حضور» می‌فرستد، تا اینکه «بنابر حکم پادشاهی ـ که ترجمان فرمان الهی است ـ از اندیشه‌ای که تکوین ضمیر بود باز آمده مسوّدات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید تحریر کشیدن آغاز نموده، و از سال نوزدهم الهی (۹۸۲ ق.) که قانون واقعه‌نویسی از

1. دربار اکبری، ص ۲۸۷.

فروغ رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود، دفتر واقعات را به دست» می آورد «و از آن صحایف دوست، تحقیق تواریخ بسی از سوانح گرامی» می نماید.

شیخ ابوالفضل در تنظیم این «شگرفنامه» از سه منبع مهمّ استفاده می کند: نخست، مشهودات: آنچه به چشم خویش دیده عیناً و بدون کم و کاست به رشتهٔ تحریر می کشد؛ دوّم، مسموعات: آن مطالب را از «ناقلان ثقه» شنیده و پس از شنیدن آن واقعات برای اینکه «از دیرگاه خانهٔ نقل خراب است و اختلاف و تناقض در اخبار شایع به آن بسنده نکرده از حضرت شاهنشاهی که به قوّت حافظهٔ کامله جزئیات و کلیات وقایع و سوانح که از یک سالگی... تا امروز... به خاطر اقدس مرتسم دارند، التماس تصحیح شنوده های خویش نموده در مجالس متعدّده به صحّت رسانیده و شبهات و شکوک را به گزلک تحقیق و ایقان محو» کرده تا هم ریب و ریایی در صداقت گفتارش رسوخ نکند و هم صدق این ادعا تحقّق پذیرد که «... از آغاز تا انجام یک حرف به طفیل در نیاورده ام»؛ سوم، اسناد و مدارک: «... و مناشیر معلی» است که بنا به گفتهٔ خود مؤلف «... از ابتدای اورنگ نشینی تا حال (۹۸۲، سال شروع به تألیف) به حدود اقطاع شرف نفاذ یافته بود، چه به جنس و چه به نقل به دست در آمد و بسا مضامین مقدّسهٔ او سرمایهٔ این شگرفنامه گشت» و علاوه بر آن مناشیر و مدارک، اضافه می کند: «و همّت گماشتم که مسوّدات و بیاضهای هوشمندان خبرت گزین فراهم آمد و از آن نیز ذخیره ای برای شادابی و سیرابی این گلشن دوست برگرفتم».

پس از آن، مؤلّف در جهت هر چه پربار گشتن مطالب کتاب خود، ضمن استفاده از منابع و مدارک یاد شده، از کتبی مانند واقعات بابری، تألیف ظهیرالدین بابر شاه، تاریخ رشیدی، تألیف میرزا حیدر؛ ظفرنامهٔ

شرف‌الدّین علی یزدی؛ تاریخ‌الحکما، تألیف شهرزوری؛ همایون‌نامه[1] یا قانون همایونی، تألیف خواندمیر؛ و همایون‌نامه تألیف گلبدن دختر بابر پادشاه بهره‌مند می‌شود.

و پس از تحصیل این سه مقصد مهمّ و پدید آمدن اطمینان خاطر از فراهم آمدن مواد اولیهٔ خلق چنین شاهکار ماندنی «خاطر اخلاصمند» خویش را «به بذل مجهود کارفرمای این مطالب عالی» می گرداند.

مؤلّف که قصد داشته وقایع دوران اکبری را از بدو تولّد تا زمان مرگ وی در سده‌های مجزا (سی سال) به‌رشتهٔ تحریر در آورد[2]، در پایان جلد دّوم که پایان اوّلین سدهٔ دوران زندگی اکبرشاه، یعنی از ۹۵۰ ق. (زمان تولّد اکبر) تا ۹۸۰ ق، مطابق با هفدهمین سال جلوس وی، است خاتمه‌ای نوشته، و در پایان سدهٔ دوم، یعنی از ۹۸۰ ق. تا سال ۱۰۱۰ ق. (از سال ۱۷ الهی تا ۴۶ الهی) نیز در مورد جلد سوم کتاب خویش خاتمهٔ دیگری نوشته و آرزو کرده است که سومین سدهٔ واقعات دوران اکبری را بنویسد؛ ولی به‌طوری که از بقیّهٔ متن اکبرنامه و دیگر منابع تاریخی آن دوره بر می‌آید به‌دلیل کشته‌شدنش در ۱۰۱۰ ق، شروع تألیف سدهٔ سوم با شکست مواجه می‌شود و بقیّه وقایع عمر اکبر شاه، یعنی چهار سال بقیه، را محبّعلی خان به‌شیوه‌ای نزدیک به‌سبک شیخ ابوالفضل[3] تکمیل می کند و خاتمهٔ شیخ را در آخر کتاب می‌آورد.

---

۱. مؤلّف در تألیف وقایع دوران همایون پادشاه مطالب فصل ۱۱۴ یعنی «... شرح بعضی از جلایل مخترعات و قوانین...» را کلاً از این کتاب برداشته است.

۲. خود مؤلّف در مقدمهٔ جلد سوم کتاب حاضر می‌نویسد: «چنان بر خاطر صافی پرتو انداز است که هر سی ساله سوانح کشور خدای را جداگانه دفتری نگاشته آید...»

۳. در خصوص سبک نوشتاری عنایت‌الله در ادامهٔ همین بحث صحبت خواهد شد.

تقسیمات کتاب

اصل کتاب حاضر در سه جلد مجزّا تألیف شده و بر همین قیاس به‌چاپ سنگی رسیده است. شیخ ابوالفضل خود در پایان سال ۴۶ (اواخر ۱۰۰۹ و اوایل ۱۰۱۰ ق.) در بخش «خاتمهٔ کتاب» ضمن اعلام این مطلب که «... برخی سوانح قرن ثانی دولت جاوید طراز نگاشته آمد» صراحتاً می‌گوید: سواد سیوم دفتر انجام یافت».

جلد اوّل اکبرنامه متضمّن شرح احوال خاندان و اجداد اکبر شاه است از حضرت آدم (ع) تا همایون پادشاه، یعنی تا سوم ربیع‌الثانی سال ۹۶۳، که در سه بخش تنظیم یافته است: بخش اوّل: در خصوص بشارات غیبی در مورد تولّد اکبر شاه، ذکر زایچه‌های تولّد وی از نظر منجمان هندی و یونانی و غیره، و شرح وقایع تیموریان از آدم تا تیمور؛ بخش دوّم: ذکر فتوحات و وقایع دوران امیر تیمور گورکان تا مرگ عمر شیخ میرزا پدر بابر شاه؛ بخش سوم: شامل وقایع سلطنت بابر شاه تا مرگ همایون پادشاه (۹۶۳ ق.) که همزمان است با عزیمت اکبر شاه یازده ساله با بیرام خان خان‌خانان به‌سوی پنجاب، که به‌دنبال مرگ همایون پادشاه در ۲۸ ربیع‌الثانی ۹۶۳ خطبهٔ سلطنت در کلانور به‌نام وی خوانده می‌شود.

شیخ ابوالفضل در آخرین صفحهٔ جلد اوّل کتاب می‌نویسد: «المنّة لله که ذکر این سلسلهٔ رفیعه که چون سلسلهٔ سماوات تأیید الهی و اعتصام قدسی دارد و یک سر آن سلسله پیوسته است به کلّ ایجاد آدم صفی و سر دیگر به‌طلوع نیّر وجود شاهنشاهی، به‌آن تفصیل و طراز اختصار انتظام یافت.

جلد دوم متضمن وقایع بین سالهای ۹۶۳ تا ۹۸۰ ق. است. وقایع از سوم ربیع‌الثانی ۹۶۳، یعنی جلوس اکبر شاه بر تخت سلطنت

در کلانور و شروع اولین سال الهی، آغاز می‌شود و تا رز چهارشنبه نهم جمادی الاولی ۹۸۰ ق. مطابق با پنجم مهر ماه سال هفده الهی، که اکبر شاه یک هفته پس از تولّد سومین پسرش، سلطان دانیال، به‌ظاهر قصبهٔ ناگور فرود می‌آید ـ ادامه پیدا می‌کند.

شیخ ابوالفضل در پایان این جلد ضمن اشاره به‌خاتمهٔ وقایع اولین سدهٔ (سی سال) زندگی اکبرشاه، انگیزهٔ پرداختن به تألیف و تصنیف اکبرنامه را شرح می‌دهد. تاریخ دقیق پایان یافتن وقایع[1] این سده ـ یعنی از ۹۵۰ تا ۹۸۰ ق. که هفده سال آن، از ۹۶۳ تا ۹۸۰ ق، دوران سلطنت اکبر شاه است ـ هفتم اردیبهشت سال چهل و یکم الهی، مطابق با جمعه ۲۷ شعبان ۱۰۰۴، است.

جلد سوم: وقایع این جلد از اول سال ۹۸۰، اوایل سال ۱۷ الهی، با ورود اکبر شاه به‌پتن شروع و با مرگ وی در تاریخ ۱۰۱۴ ق، سال ۵۰ الهی، ختم می‌شود.

مصححان چاپ سنگی کتاب، جلد سوم را در دو بخش چاپ کرده‌اند و چون نسخهٔ اساس ما در تصحیح و تحشیهٔ اکبر نامه همین چاپ سنگی بوده است، لذا برای حفظ توالی وقایع و نظم کتاب، جلد سوم را در دو بخش مجزا آماده کرده‌ایم: بخش اوّل، از تاریخ یاد شده با عنوان «توجّه موکب مقدّس شاهنشاهی از احمدآباد به‌بندر کنبایت و تماشای دریای شور» آغاز می‌شود و تا وقایع سال ۹۸۹ ق، مطابق با سال بیست وشش الهی، باعنوان «نصرت یافتن شاهزاده سلطان سلیم و غبار آلود هزیمت شدن میرزا حکیم» ادامه پیدا می‌کند؛ بخش دوم ادامهٔ واقعهٔ هزیمت میرزا حکیم در سال ۲۶ الهی است و سپس به‌بخش «خاتمه»ای می‌رسد که به‌قلم شیخ ابوالفضل پس از اتمام وقایع سال چهل و ششم مطابق با ۱۰۱۰ ق. نوشته شده است.

---

۱. یعنی مندرجات جلد اوّل و دوم کتاب حاضر.

البته، همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، چهار سال باقیماندهٔ وقایع دورهٔ اکبری، از سال چهل و هفتم جلوس تا سال مرگ وی را محبعلی خان نوشته است. در شروع این سال الهی، یعنی سال ۴۷، مؤلّف ثانی اکبرنامه، ضمن شرح وقایع این سال می نویسد: «... در این روز (اول فروردین سال ۴۷ الهی) شیخ ابوالفضل را به‌عطای بادپای خاصکی اختصاص بخشیده آن تکاور به‌ابوالخیر [1] داد که به‌علاّ می رساند» (ج ۳، ص ۸۰۳، چاپ سنگی). علاوه بر این، در ادامهٔ وقایع همین سال بار دیگر یادی از شیخ ابوالفضل به‌میان آورده، می نویسد: «...علاّمه شیخ ابوالفضل به‌والا پایهٔ پنج هزاری برآمده فراخور اخلاص و خدمت مشمول مراحم پادشاه پایه‌شناس گردید» (همان، ص ۸۰۵). و نیز می نویسد: «...مبلغ پنجاه‌هزار روپیه به‌علاّمی شیخ ابوالفضل انعام شد...» (همان، ص ۸۰۶) و نیز: «... به‌علاّمی شیخ ابوالفضل فرمان شد جریده عازم درگاه اقبال مطاف گردد و لشکر خود را با شیخ عبدالرحمن پسر خود گذاشته او را به‌نظم مهمات پذیرد». (همان، ص ۸۱۰). و پس از این وقایع است که دیگر شیخ ابوالفضل به‌سرنوشت محتوم محکوم می شود و با دسیسهٔ شاهزاده سلیم به‌قتل می رسد، چنانچه در ده صفحهٔ بعد محبعلی خان شیخ را با عنوان «شیخ ابوالفضل مرحوم» (همان، ص ۸۲۰) خطاب می کند.

در خصوص تفاوت بین سبک نوشتاری شیخ ابوالفضل و شیوهٔ محبّعلی خان، علاوه بر تفاوت محسوسی که بین انشای آن دو دیده می شود، محبّعلی خان بیشتر از جملات و واژه‌هایی استفاده کرده است که در متن تألیفی شیخ ابوالفضل دیده نمی شود، از آن جمله می توان به‌سه نمونه اشاره کرد: ۱ـ فرمان قضا مثال؛ ۲ـ احرام طواف قدسی آستان؛ ۳ـ نیل عار فرار بر روی روزگار کشیدن.

---

۱. وی برادر شیخ ابوالفضل بود که در ۹۶۷ ق. تولد یافت.

ارزش تاریخی اکبرنامه

به‌طوری که قبلاً گفته شد اکبرنامهٔ شیخ ابوالفضل یکی از مهمترین منابع تاریخی دورهٔ سلاطین گورکانی هند، و به‌موازات آن یکی از مآخذ مهمّی است که در نگرش مجدّد به تألیف تاریخ دورهٔ صفوی حایز اهمّیت است.

وی در اکبرنامه علاوه بر پرداختن به‌شرح وقایع و رخدادهای تاریخی دوران سه‌نفر از پادشاهان اولیهٔ این دودمان، عنایت خاصی به‌مسائل جنبی دارد که تا آن زمان پرداختن به‌آن رسم نبوده است.

مؤلّف در مورد شرح حال رجالی که در این دوران به‌نحوی ازانجا از ایران رو گردان شده و به‌هندوستان آمده‌اند، مطالب جالبی ارائه می‌دهد. از جمله در مورد محمّد امین، از قریهٔ اقدای یزد. و نیز ضمن شرح وقایع ۹۸۳ ق (سال ۶ الهی) ماجرای به‌حضور رسیدن حکیم ابوالفتح، حکیم همام و حکیم نورالدّین، پسران مولانا عبدالرزاق گیلانی ـ که «...از حقیقت اندوزی و راست کیشی در شکنجهٔ بند قالب تهی کرد...» ـ به‌طور کامل در اختیار خواننده قرار می‌گیرد.

از ویژگیهای دیگر این کتاب، اطلاعات ذیقیمتی است در مورد ولایات هندوستان، افغانستان و ماوراءالنهر و غیره که این اثر را به‌صورت یکی از منابع مهمّ جغرافیای تاریخی در می‌آورد، از جمله ضمن شرح ترجمهٔ حال عمر شیخ میرزا، پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا (فصل ۶۲)، اطّلاعات دقیق ومفیدی در مورد حدود و مشخصات فرغانه ارائه می‌شود که حایز اهمّیت است. و نیز ضمن تشریح وقایع ۱۰۰۵ ق. (سال ۴۲ جلوس) مطلب مفصّل و کاملی در مورد قوس قزح در اختیار خواننده قرار می‌گیرد.

ارزش اجتماعی اکبر نامه

شیخ ابوالفضل تاریخنگاری است که به گزارش فتوحات و شرح توفیقات ولی نعمت خود بسنده نمی کند، بلکه همزمان با گام نهادن در این ساحل پر سنگلاخ و حادثه خیز، ساحل دیگر این رود عظیم تمدن بشری را در می نوردد تا با ظرافت ویژه‌ای نشان دهد که چگونه «مردمان گمنام خانه می سازند، عشق می ورزند، کودک می پرورند، آواز می خوانند و...»[1] و این همه تا حدودی از حوصله و حیطهٔ جولان مورّخان به‌دور بوده است. وی با قلم ساده و روان خویش اطلاعات ذیقیمتی از ترجمهٔ حال اجلّهٔ آن روزگار و مسائل مربوط به‌آنها ارائه می دهد، مثلاً در ضمن شرح حادثهٔ مرگ بابر پادشاه[2] نظری، هر چند کوتاه، به‌شرح حال رجال علمی و فرهنگی این دوره دارد و اطلاعات مختصر و مفیدی در ترجمهٔ حال چند تن از این رجال، از جمله: میرابوالبقا، شیخ زین صدر، سلطان محمّد کوسه، مولانا شهاب‌الدّین معمایی شاعر، مولانا یوسفی طبیب، ملابقایی شاعر، خواجه نظام‌الدّین علی خلیفه و میرخواند مورّخ،[3] در اختیار خواننده قرار می دهد.

از مهمترین ویژگیهای تاریخی کتاب حاضر، داشتن متن کامل نامهٔ شاه طهماسب به محمّد خان تکلو، حاکم خراسان و للهٔ سام میرزا، جهت استقبال و مهمان نوازی از همان پادشاه است که بر اثر شکست از

---

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدّن (روکش جلد)

۲. بابر پادشاه در ششم شوّال ۹۳۷ مرد و کلمات «شش شوّال» ماده تاریخ فوت اوست. شگفت آنکه در ششم محرم ۸۸۸ ق. متولد شد و «شش محرم» نیز ماده تاریخ تولّد وی است.

۳. خواجه غیاث‌الدین خواندمیر، مؤلّف حبیب‌السیر (متوفی به ۹۴۲ ق. در دهلی). در خصوص شرح حال این مورخ و نویسنده ر. ک: مقدمهٔ عبدالحسین نوایی بر رجال حبیب‌السیر.

شیرشاه افغانی و بیوفایی براداران خویش روی به‌دربار شاه صفوی آورده بود. در این نامه تمام جزئیات مهمان نوازی از مبدأ حرکت همایون پادشاه تا رسیدن به‌قزوین جزء به‌جزء به‌رشتهٔ تحریر در آمده و مطالعهٔ آن، بیش از سایر منابع مشابه، خواننده‌را با آداب و رسوم مهمان نوازی آن دوران آشنا می کند و ضمن آن احتمالاً تهمت خسّت و ناخن خشکی که به‌شاه طهماسب زده‌اند تا حدودی برطرف می شود.

شیخ ابوالفضل در سرتاسر کتاب خویش، هر جا که نام شاهان ایران و یا توران (ازبک) ذکر می شود، ضمن تشریح تاریخ مختصر ایشان، اقدام به‌ذکر شجره نامهٔ آنها می کند.

وی در شرح مراسم و آیینی که جهت جشن ختنه سوران اکبر شاه ترتیب یافته بود، این مراسم را به‌مراسم و آیین «کیقبادی» و «کیکاوسی» تشبیه می کند و عظمت آن را صد چندان جلوه می دهد (فصل ۹۴). و نیز در شرح وقایع ۹۸۱ ق. مراسم ختنه سوران پسران اکبر شاه را به‌طور جالب و شنیدنی شرح می دهد.

در وقایع سال ۹۵۰ ق. که عسکری میرزا، برادر همایون پادشاه اکبرشاه یک سال و سه ماهه را به‌عنوان گروگان به‌قندهار می برد، مؤلّف آداب و رسوم و سنّت پاگیری کودک و اقدام اطرافیان را در توفیق یافتن او شرح داده، می نویسد: «... رسم بزرگان آن است که چون فرزند را زمان روان شدن به‌پای رسد، پدر یا پدر کلان یا کسی که در عرف به‌جای آنها تواند شد، دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی می زند، چنانچه آن نخل امید به‌زمین می آید...» و بعد از زبان ماهم انگه، والدهٔ ادهم خان «که به‌حضانت و خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود»، خطاب به‌عسکری میرزا می گوید: «... مناسب آن است که این شگون ـ که به‌منزلهٔ سپند چشم زخم است ـ شما به‌جای آرید».

پرداختن به‌مسائل کشت و تولید محصولات کشاورزی و رشد و

افزونی بعضی از این محصولات از جمله مواردی است که مؤلّف همزمان با تشریح وقایع تاریخی به‌آن می پردازد. از جمله ضمن بیان وقایع ۱۰۰۲ ق. (سال سی و هشتم جلوس اکبر شاه) اشاره‌ای دارد به‌افزونی کشت و برداشت زعفران در کشمیر و مقایسهٔ آن با سالهای قبل.

ماجرای خودسوزی زنان هند بعد از مرگ شوهران خویش از جمله موضوعات حادّ اجتماعی آن روز هندوستان است: اگر این عمل به‌میل خود زن صورت نمی گرفت، خویشاوندان برای حفظ آبرو و ناموس خانواده تلّ آتشی درست می کردند و زن بیچاره را در آن می انداختند. مؤلّف ضمن شرح قباحت این عمل، اشاره‌ای به‌نامزد شدن افراد ذیصلاح از طرف اکبر شاه جهت بررسی تمایل و عدم تمایل زنان بیوه به‌سوختن دارد. دامنهٔ این اقدام به‌تمامی نواحی و ولایات کشیده می شود.

مؤلّف در کتاب خود بیانگر باورهای عامیانهٔ مردم هندوستان است. از جمله اینکه همراه شدن زاغ و غلیواز همراه «لشکر نصرت قرین» باعث پیروزی است؛ و یا اینکه حمله و شکار شیری که از طرف چپ شکارچی نمایان می شود، شگون ندارد؛ و یا دعا بر آیینه خواندن و آن را در آتش انداختن مایهٔ فرو نشاندن باران است، و اکبر شاه جهت خاتمه دادن به‌ستوه مردم از بارش شدید باران این کار را انجام می دهد (سال ۹۸۶).

شیخ ابوالفضل در کتاب خود اشاره‌ای نیز به‌آداب و رسوم دوران شاه طهماسب صفوی در تبریز دارد. وی ضمن شرح آذینبندی شهر تبریز توسط مردم به‌خاطر ورود همایون شاه به‌این شهر، صحبت از صدور مجوّز جهت برگزاری گرگ دوانی و چوگان بازی می نماید که «در آن وقت از اندیشهٔ شورش ممنوع شده بود».

گزارش تراشیدن سر گنهکار و سوار کردن وی بر خر بدون پالان و دور میدان شهر گرداندن، یکی دیگر از نمونه‌های وضع اجتماعی و آداب و رسوم آن عهد بوده و شیخ ابوالفضل با دقّت و وسواس تمام بازگو

کنندهٔ اینچنین صحنه‌هاست. وی در جای دیگر ستردن موی سر و صورت را به‌عنوان علامت سوگواری بیان می‌کند. همچنین به‌میل کشیدن در چشم یاغیان و سرداران شکست خورده اشارت دارد که نمونه‌ای دیگر از سنّت‌های جاری در عرف کشورداری است، از آن جمله میل کشیدن به‌چشمان محمّد سلطان میرزا به‌دستور همایون پادشاه (فصل ۶۹).

دین الهی

از مهمترین اتفاقات دوران اکبر شاهی که باعث دگرگونی ریشه‌ای در ساختار زندگی مردم سرزمین هندوستان شد، ابداع و اختراع «دین الهی» است از طرف اکبر شاه، که در بیست و سومین سال سلطنتش، مطابق با ۹۹۶ ق، به‌آن دست زد، و به‌همین خاطر در بسیاری از منابع و کتب تاریخی وی را به‌عنوان مصلح مطرح می‌کنند. این اقدام جسورانه و مبتکرانه که هدف اصلی آن نزدیکتر کردن دلهای مردم سرزمین هند به‌یکدیگر و برانداختن ریشهٔ دشمنیها و اختلافات فرق مختلف کشور پهناور گورکانی بود؛ با استفاده از مسائل مشترک و مورد قبول ادیان و مذاهب مختلف براساس صلح کل به‌راهنمایی بعضی از وزیران و دانشمندان دربار، همچون شیخ مبارک ناگوری و دو فرزندش ابوالفیض

و ابوالفضل و دانشمندانی چون ملااحمد تتوی و دیگران[1] میسر گردید.[2] ابداع چنین دینی موافقان و مخالفانی را در پی داشت و مدتها نقل محافل بود و در صفحات بعد به‌آن اشاره خواهد شد.

مؤلّف نامهٔ دانشوران[3] در مورد نضج گرفتن فکر ابداع دین الهی می‌نویسد:

چون مؤتمن الدّوله شیخ ابوالفضل به‌نهایت مرتبهٔ تقرّب اکبر شاه مخصوص گشت و علّامهٔ زمان حکیم فتح‌الله شیرازی و دیگر امرا و علمای عراق و شیراز به‌دربار اکبر فراهم آمدند، شیخ ابوالفضل با علّامهٔ مرقوم و دیگر دانشوران همرای و همزبان گشته در تدارک ستمکاری و خونریزی متعصبان معاند مذکور کمر همّت محکم بست. چون به‌چارگی نشست دید که پادشاه خودپرست و عالی‌جاه است، از مذهب خود برگشته دنباله‌روی نخواهد کرد و با این مذهب که دارد و بنایی که از مدتها استحکام یافته عالمی به‌باد فنا خواهد رفت. ناچار اکبر را ستوده و فوق مرتبه‌ای که داشت وانموده از قید تعصّب برآورد و به‌معنی ظلّ اللهی ـ که صلح کُل نتیجهٔ آن است ـ آگهی داده، بندگان خدا را از چنگال سفّاکی بی‌باکان مذکور و اتباع آنها نجات و رستگاری بخشید و بنای آن بدین نمط گذاشتند که پادشاه را اوّل آهسته آهسته بر خبث نیّت آنها و جمع مال و طلب جاهی که در دل داشتند آگهی داده چنین وانمودند که پادشاه از این برخود بستگان نام ریاست اسلام به‌همهٔ وجوه لایقتر و مستحق این مرتبه و مقام است.

چون این سخن دلنهاد پادشاه شد در شروع سال بیست و چهارم جلوس روزی در حضور پادشاه با قضات و علما گفتگوی مسئله‌ای که مختلف فیه مجتهدین می‌باشد در میان آورده، سخن بدینجا رسانیدند که سلطان را هم

---

۱. هیئتی هجده نفره در شکل‌گیری دین الهی (صلح کلّ) با یکدیگر مشارکت داشتند.

۲. عبدالحسین نوایی، ایران و جهان از مغول تا قاجار، ص ۵۰۷.

۳. ج ۲، ص ۶۵۸.

مجتهد می توان گفت یا نه؟ و شیخ مبارک، پدر مؤتمن الدّوله ابوالفضل، که اعلم علمای زمان خود بود حسب‌الامر تذکره‌ای در این خصوص نگاشته و به‌مهر خود مختوم گردانیده به‌علمای عصر که در اردو حاضر بوده‌اند سپرده فتوی خواست. علما مرضی پادشاه از فحوای سؤال دریافته بعد تأمّل و امعان نظر در معانی آیهٔ کریمهٔ اطیعُوالله و اَطیعُوا الرّسول و اولِی الْاَمْرِ مِنکُمْ و دیگر احادیث و اقوال که در این باب ورود یافته همگی حکم کردند که مرتبهٔ سلطان عادل عندالله زیاده از مجتهد است، چه نصّ اولی الامر مؤیّد وجوب اطاعت سلاطین است علی رایهم نه معاضد مجتهدین... همه بر آن تذکره‌ها مهرهای خود زدند. بعد از آن مخدوم الملک و عبدالنبی صدر را احضار نموده مأمور به‌مهر و دستخطّ نمودند. آنها نیز طوعاً و کرهاً مهر و دستخطّ خود نمودند.

بدین طریق اکبر شاه مخالفان را از میان برداشت و موافقان نیز او را «صاحب ملکهٔ اجتهاد» و «ظل الله» دانسته، اطاعت او را تالی اطاعت امر الهی و واجب شرعی و فرض عینی دانستند. آنگاه روز جمعه‌ای، اکبر در شهر فتحپور سیکری، پس از نماز جمعه در مسجد جامع بر منبر رفت و خود را مظهر تام الهی و امام مفترض الطاعه اعلام کرد و این اشعار را که شیخ فیضی ساخته بود بر خلق فرو خواند:

خداوندی که ما را خسروی داد دل دانا و بازوی قوی داد
به‌عدل و داد ما را رهنمون کرد بجز عدل از خیال ما برون کرد
بود وصفش زحدّ فهم برتر تعالی شأنه الله‌اکبر [1].

سپس دستور داد تا در هر شب جمعه علما و مشاریخ اسلام از شیعه و سنی، کشیشان ژزوئیت، احبار یهود، موبدان زردشتی، پاندیتهای برهمن، حتی ملحدان و دهریان و طبیعیون با آزادی تمام در چهار ایوانی که به‌همین قصد در قصر خود بنا کرده بود، با یکدیگر به‌بحث و استدلال بنشینند، و خود نیز در بحثها شرکت می جست و داوری

۱. علی اصغر حکمت، سرزمین هند، ص ۸۲.

می کرد. اکبر قانون جزیه را از هندوان برداشت و هندوان و مسلمانان را از این لحاظ برابر داشت. آزار حیوانات و کشتن گاو را نیز بر اساس مذهب برهمنان هند ممنوع ساخت[1].

اکبر شاه در ابداع دین الهی به هیچ وجه ادعای خدایی و پیغمبری نکرد، بلکه هدف وی در اصل ایجاد «صلح کلّ» و تأسیس دینی بود الهی که زیر بنای آن اسلام و اصول مورد قبول و آسان ادیان دیگر بود.[2] شیخ ابوالفضل در مورد اینکه اکبر شاه از خلفای راشدین پیروی کرده و خلافت و امارت را توأمان ساخته، سخن می راند. او جهت برقراری صلح کلّ و از بین بردن ریشه های اختلاف مذهبی در هندوستان این دین را ابداع کرد. دینی که بر اساس آن هیچ کس حق نداشت در حق کسی دیگر از بابت اینکه پیرو مذهب مخالف بود اقدامی کند؛ به طوری که در سال ۳۲ الهی مطابق با ۹۹۵ ق. میرزا فولاد، سُنّی مذهب، پسر خداداد برلاس، از سرداران اکبر که ملا احمد تتوی «امامی روش» را به همراهی یک نفر از هم مسلکان خویش به زخم تیغ به قتل رسانید، به دستور اکبر شاه با همراه خود به پای فیل بسته و دور شهر گردانیده شد و «هر چند سران دولت در رهایی تکادو نمودند سودمند نیامد... و آویزش سنّی و شیعه فرونشست».[3]

اکبر آزاد فکر و خردمند و روشن بین، و بر خلاف پادشاهان اوّل سلسلهٔ صفوی و بسیاری از سلاطین عثمانی، از تعصّبات دینی عاری و پیراسته بود و به جنگهای شیعه و سنّی و مردمکشیها و یغماگریهای پادشاهان ایران و عثمانی که با عنوان جهاد با عیسویان در ممالک

---

۱. عبدالحسین نوایی، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، ص ۵۰۷.

۲. مرحوم مصاحب گوید: از عجایب اصول او [اکبر] این است که دیانتی التقاطی به نام توحید الاهی بنیان نهاد که در آن پرستش آفتاب را توصیه می نمود و مردم را به خدا پرستی ساده و اعتقاد به مظهریت آفتاب دعوت می کرد».

۳. وی نخستین مؤلّف تاریخ الفی است که پس از قتل وی نقیب خان و بداونی دنبال کار او را گرفتند.

گرجستان و بالکان رخ می‌داد، به‌چشم تنفّر و انزجار می‌نگریست. وی تمام افراد بشر را، مسلمان یا کافر، شایستهٔ عطوفت و مهربانی می‌شمرد. به‌همین سبب نیز نامه‌ای که به‌پادشاه جوان و پر شور و قدرت‌جوی ایران (شاه عباس اوّل) نوشته، در ضمن نصایح پیرانهٔ خویش، مخصوصاً سفارش کرده بود که از کشتن مردم بیگناه بپرهیزد و خویشتن را از تعصبات دینی بر کنار دارد و با تمام آفریدگان خدا، از هر کیش و آیین، مشفق و مهربان باشد.[1]

اکبر شاه هرگز ادعای الوهیت نکرد، بلکه همیشه در پی استمداد از مقابر شیوخ و امکنهٔ متبرکه بود، به‌طوری که هر بار بعد از حصول فتح و ظفری به‌شوق زیارت مقبرهٔ خواجه معین‌الدّین چشتی به‌اجمیر می‌رفت و به‌آن ارواح مقدسه «توسل جستی و استمداد همّت نمودی». از جمله نوبتی در دهم بهمن سال ۱۴ الهی، مطابق با ۱۲ شعبان ۹۷۷ ق؛ پای پیاده از آگره جهت زیارت قبر وی و ادای نذر خویش از بابت تولّد پسرش، سلطان سلیم، عازم اجمیر شد[2].

عبدالقادر بداونی که از مخالفان سرسخت دین الهی بود و از این بابت در سرتاسر کتاب منتخب‌التواریخ این کار اکبر شاه را تقبیح کرده و شیخ مبارک و دو پسرش را لعن نموده، در همین کتاب به‌صدور برائت‌نامه‌ای از طرف واردین به‌این دین جدید اشاره دارد بدین مضمون: «هذه صورته و من که فلان بن فلان باشم به‌طوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی و تقلیدی که از پدران دیده و شنیده بودم ابرا و تبرّا نمودم و در دین الهی اکبر شاهی درآمدم و مراتب چهار گانهٔ اخلاص که ترک مال، جان، ناموس و دین باشد قبول کردم»؛ و بعد اضافه می‌کند: «این خطوط که لعنت نامه‌ای بیش نبود به‌مجتهد شرع جدید سپرده

---

۱. اکبرنامه، چاپ کلکته، ج ۳، ص ۲۷۱.

۲. شاه عباس اوّل نیز نوبتی جهت ادای نذر خویش از فتحی که نصیبش شده بود پای پیاده به‌زیارت قبر امام هشتم (ع) رفت.

باعث اعتماد و تربیت ایشان می‌شد[1]».

البته اکبر شاه اوّل کس نبود که به‌فکر ابداع و ایجاد دین الهی افتاد، بنا به‌ادعای همین عبدالقادر، حدوداً سه قرن پیش از اکبر شاه، سلطان علاء الدین خلجی (جلوس سال ۶۹۵، دهلی) به‌فکر احداث دین تازه‌ای افتاد، ولی براثر توصیه‌های عقلی و نقلی علاءالملک، کوتوال دهلی، از این تصمیم منصرف گشت. بداونی می‌نویسد: «... و در اوایل حال چند فتحی که متواتر روی داد، داعیه‌ای فاسد به‌خاطر سلطان راه یافت. یکی احداث دینی مجدّد به‌مدد این چهار کس: الغ‌خان، نصرت‌خان، ظفرخان، والب‌خان. و قیاس حال خود بر پیغمبر، علیه‌السلام، و یاران او، رضی‌الله عنهم اجمعین... و چون مشورت از علاء الملک، کوتوال دهلی، پرسید، اوسلطان را از این داعیه بازداشته گفت: دین از پیش خود اختراع نمی‌توان کرد تا مؤیّد من عندالله نباشد و معجزات صادرنشود، و این معنی به‌زور و ملک و مال و حشم و خدم صورت نمی‌تواند بست. در این صورت انواع فتنه و فسادهای عظیم متوقّع، بلکه متحقّق است و کارش از پیش نمی‌رود و پشیمانی باقی است»[2].

و در این مورد صاحب داستان ترکتازان هند[3] می‌نویسد: «برخی نوشته‌اند از پیدا نمودن کیش تازه می‌خواست که همهٔ بومیان هندوستان را یکی کند و دویی و بیگانه کیشی را از میان هندو و مسلمان بردارد و چنان کند که در پرستش یزدان انبازی توانند کرد. اگر این راست باشد می‌توان او را مرد هشیار مغز بسیار دوراندیشی شمرد. و اگر همین برای آن بوده که در پیامبری و جهانگشایی نیز نام کس بر نام او پیشی نجوید در خیره سری و تیره مغزی او سخنی نمی‌رود. خلاصه «دین الهی» عبارت است از صلح کل و جاویدان جمیع عباد در کنف حمایت خود

۱. منتخب‌التواریخ، ج ۲، ص ۳۰۴.
۲. همان، ج ۱، ص ۱۸۸
۳. ج ۱، ص ۳۵۵

به‌اقتضای معنی ظل اللهی، و حاصلش آنکه با احدی تعصّب نباشد و هر کسی در سایهٔ رأفت او برآساید[1].»

ارزشهای ادبی و سبک نوشتاری اکبر نامه

شیخ ابوالفضل فارسی را بسیار ساده و روان می‌نوشت. وی در نثر فارسی صاحب مکتب و یکی از برجسته‌ترین و پرکارترین دانشمندان هندوستان به‌شمار می‌رود، بویژه در تألیف کتاب حاضر با هنرمندی و استادی تمام فارغ از شیوهٔ متداول آن زمان ـ که اصل بر انتخاب کلمات نامأنوس و مغلق بود ـ کوشیده‌است با انشایی بسیار ساده و روشن، شیوه‌ای یکدست از نثر پخته و با صلابت زبان فارسی را ارائه دهد، به‌طوری که بعد از او ـ چنانچه که قبلاً نیز اشاره شد ـ تلاش بیشتر مورخان و مؤلفان جهت تقلید و دنباله روی از شیوهٔ نگارش یکدست و سادهٔ او ره به‌جایی نبرد.

شاهنوازخان در خصوص سبک شیخ می‌نویسد: «در فن انشا طرفه سحری به کار برده. با آنکه از تکلفات منشیانه و تصلّفات مترسلانه عاری است، امّا متانت سخن و استخوان بندی کلمات، ر نشست مفردات و تراکیب مستحسنه و فقرات بیگانه قسمی است که دیگری را تتبّع به‌دشواری میسّر است و شاهد این مدعا تاریخ‌اکبری(اکبر نامه)است. و چون التزام نموده که بیشتر الفاظ فارسی باشد، لهذا گفته‌اند که شیخ

---

۱. نامهٔ دانشوران، ج ۲، ص ۶۵۹

خمسهٔ نظامی را نثر کرده...»[1].

مؤلّف در مواقع استثنایی به‌علّت گسیختن ارتباط مطالب از هم ـ که به‌دلیل گسترده بودن مطالب گه گاه پیش می‌آید ـ با جملهٔ «سخن کجا بود، به کجا کشید» رشتهٔ کلام اولیّه را در دست می گیرد. وی جهت بیان دقیق مطالب خویش گاه از امثال و حکم متداول زبان فارسی سود می برد. و به‌عنوان مثال در توصیف قراچه‌خان، سردار همایون پادشاه که بعداً علیه همایون عصیان می کند، می نویسد: «به‌مقتضای کم خردی که لازم حال طویل قامتان بی اعتدال است...» و نیز پاره‌ای از امثال را با تغییر دادن شکل کلامی آن مورد استفاده قرار می دهد، مثل: «مگسان دکانچهٔ حلوایی».

علاوه بر اینها، سرتاسر چهار جلد کتاب پر است از ترکیبات جالب و خواندنی که به‌نوبهٔ خود بیانگر غنای زبان شیرین فارسی است. اینک چند نمونه:

زبان گیری کردن = جاسوسی کردن

به‌قدغن مأمور شدن = مأموریت فوق‌العاده داشتن

زمان زمان = پی در پی

چیده چیده = گروه گروه، دسته دسته

گذر بندی کردن = سدّ راه نمودن

پی غلط کردن = رد گم کردن

کهنه عملگی = حرمت نان و سفره را نگاه داشتن

نیم کشته = نیمه جان

شیرک شدن = جسارت کردن

دل بایْ دادن = ترسیدن، جا زدن

شکم روی داشتن = اسهال داشتن

---

۱. مآثرالامرا، ج ۲، ص ۶۲۲.

یخ مالان رفتن = از روی یخ لیز خوردن

پاتابه گشودن = کنایه از سفر باز آمدن و اقامت کردن است.

ترازو شدن کارزار = برقرار بودن جنگ

چراغ پا شدن = کلّه معلّق شدن

خاک بها شدن = بی‌ارزش شدن

خردی باز = از زمان کودکی

و این جملهٔ ظریف و لطیف: «بسیاری از مردان نبرد گلگونهٔ زخم بر رخسارهٔ شجاعت می‌زدند.»

شیخ ابوالفضل با به‌کار بردن لغات ترکی و مغولی در اکبر نامه، کاربرد الفاظ عوام پسند و متداول آن زمان را در اختیار خوانندگان و محققان فن قرار می‌دهد، اینک چند نمونه:

اُوقچی = تیرانداز

جُلدوی = انعام

چُول = صحرا

شُنقار شدن = لغت جغتایی است به‌معنی مردن سلاطین

چَپْقُلَشْ = جنگ با شمشیر

آتالیق = پدری، لله گی

قُول = قلب سپاه

ییل = سال

باشلیق = سر گروه

گول = استخر

مُشْتُلُق = مژدگانی

یزْنه = داماد

جرانغار = طرف چپ

بُرانغار = طرف راست

چند تایی نیز لغت هندی، از جمله: کُروه به معنی «ثلث فرسنگ» و لک به معنی «صد هزار»، در متن اکبرنامه دیده می شود. قابل ذکر است که برخلاف ادبیات متکلفانهٔ رایج در این زمان، جملهٔ عربی، ابیات عربی و... در این کتاب دیده نمی شود، الاّ در نامه‌ای از اکبر شاه به سال ۹۹۴ ق. خطاب به شاه ازبک، که در آن شاه دو بیت عربی از «اجلّهٔ اکابر دین» را در تبیین کلام خویش می آورد:

قیل انّ الرّسول قد کهنا   قیل انّ الاله ذو ولد
من لسان الوریٰ فکیف انا   مانجا اللهّ و الرسول معاً

اکبرنامه‌های دیگر

بغیر از اکبرنامهٔ شیخ ابوالفضل که به نوبهٔ خود دایرةالمعارفی است از سیاست، اقتصاد، کشورداری، فرهنگ و هنر و آداب و رسوم سرزمین هند در طول مدت بیش از پنجاه سال؛ کتب دیگری به همین عنوان در فهارس و کتابشناسیها به چشم می خورد که در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می شود:

۱) اکبرنامه یا تاریخ اکبر پادشاه، تألیف شیخ الله داد فیضی سرهندی (به سال ۱۰۱۰ ق). خود مؤلف عنوانی به کتاب خود نداده است. نسخه‌ای از این اکبرنامه در موزهٔ بریتانیا نگهداری می شود.

۲) اکبرنامه (منظوم)، از مولانا حمیدالله کشمیری، متخلّص به حمید حماسه‌ای است ملّی در برابر انگلیسی ها، در توصیف محمّد اکبرخان. دو نسخه از این اکبرنامه در پیشاور (دارالعلوم اسلامیه) و در بمبئی (انیورسیته) و سومی در دانشگاه تهران دیده شده است.

۳) اکبرنامه تاریخ سلاطین گورکان، تألیف لچهمین نراین (زنده در

۱۲۴۸ ق.) نسخه‌ای از این کتاب در آستان قدس رضوی موجود است. البته این لچهمین را نباید با لچهمین نراین (متوفی به ۱۲۱۴ ق.) متخلّص به‌شفیق اورنگ آبادی، شاگرد غلامعلی آزاد، اشتباه کرد.

۴) اکبرنامه (مثنوی)، به‌قلم امیر محمّد معصوم بکری[۱]، متخلّص به‌نامی، مؤلّف تاریخ سند، معروف به‌تاریخ معصومی[۲] (۱۰۰۹ ق). میر معصوم این مثنوی را همراه چهار مثنوی دیگر به‌نامهای معدن‌الافکار، حسن و ناز، رای و صورت‌و خمسهٔ متحیر در مقابل خمسهٔ نظامی سروده است.

۵) اکبر نامهٔ بحری (عربی). این کتاب جزو کتب تصحیحی مولوی آغا احمد علی احمد، مؤلّف کتاب هفت‌آسمان است.[۳]



روش کار مصحّح

بنا به‌قول منزوی[۴]، از اکبرنامهٔ شیخ ابوالفضل نود و شش نسخهٔ دستنویس در سرتاسر کتابخانه‌ها و موزه‌ها و دیگر مراکز فرهنگی جهان نگهداری می‌شود. مولوی آغا احمد علی و مولوی عبدالرحیم، مصحّحان نخستین متن، این کتاب را از روی دوازده نسخهٔ اقدم و اصح تصحیح کرده و طی

۱. میر معصوم بکری نامی پسر میر سید صفایی، از سادات ترمذ خراسان بود که از دو سه نسل سکونت قندهار را اختیار کرد. وی در روز جمعه ششم ذی الحجهٔ ۱۰۱۹ از دنیا رفت.

۲. از جمله کتب تاریخی مفید است در خصوص سلاطینی که بعد از حکومت گماشتگان خلفای عباسی لوای حکومت در دیار سند برافراشته‌اند. و نیز تذکرهٔ شاعران همزمان با مؤلّف را در بر دارد.

۳. منزوی، فهرست نسخ خطی فارسی، ج ۶، ص ۴۵۸.

۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۶.

سالهای متمادی در قرن نوزده میلادی در کلکته به‌چاپ رسانده‌اند.[1] نگارنده، این نسخهٔ مصحّح را اساس کار خویش قرار داده و با دو نسخهٔ خطّی دیگر سنجیده و اختلاف نسخه‌ها را همان طوری که در نسخهٔ چاپ کلکته آمده، در پانوشت کتاب حاضر قید نموده است. در هر حال تلاش مصحح همواره بر این بوده که با حفظ امانت چیزی از متن اصلی کاسته نشود.

در بخش توضیحات و تعلیقات سعی بر این بوده که برای اکثر اعلام اشخاص، امکنه، و نکات تاریخی و ادبی مطرح شده در متن اصلی، با استفاده از منابع و مآخذ معتبر و موثق، شرح مختصر و مفیدی در اختیار خوانندهٔ مشتاق و کنجکاو قرار داده شود، و به‌دنبال آن، علاوه بر قید مشخصات منبع مورد استفاده، فهرست کاملی از منابع و مآخذ مورد استناد در آخر کتاب آورده شده است.

در هر حال، با تمام تلاش و وسواسی که در تصحیح و تحشیه و تهیهٔ مقدّمهٔ کتاب حاضر به‌عمل آمده، یقین است که مقدّمه و متن و توضیحات خالی از نقص و خطا نیست، امّا همین قدر هست که قدمی هر چند کوتاه ـ در شناسایی یکی از منابع مهمّ تاریخ سرزمین هند که بحق از امّهات منابع تاریخی و ادبی دوران سلاطین گورکانی هند، و به تبع آن، روشنگر وضع تاریخی و اجتماعی دوران سلطنت صفوی است برداشته شده است، باشد که این قدم با رهنمودها و انتقادهای سازندهٔ استادان فنّ و آگاهان روشن ضمیر محکمتر و پا بر جاتر برداشته شود.

غلامرضا طباطبایی مجد

تابستان ۶۹ ـ تبریز

---

۱. جلد اوّل در سال ۱۸۷۷، جلد دوّم در ۱۸۷۹، و جلد سوم در ۱۸۸۶ به‌چاپ رسیده است.